

بازرسی شد
۳۹ - ۵۲

اعضا
کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

ایک سال
تذکره الامه
مجلس

ایک کتاب

بازدید شد
۱۳۸۲

۲۶۰۱

۵۹۹۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تذکره الامه

مؤلف مجلس

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۵۰۵۲۳

۵۸۷۷

شماره ثبت کتاب

۵۰۵۲۳

۱۹۷۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تذکره الامه

مجلس

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۵۰۵۲۳

۵۸۷۷

شماره ثبت کتاب

۵۰۵۲۳

۱۹۷۰

نقل و فهرست شده
۵۸۷۷

وفا و در دریا صدم و در دریا پی بر کاری و در دریا حشمت و در دریا است
و در دریا عس و در دریا منید و در دریا هدایت و در دریا صیانت
و در دریا حیاتی تا آنکه در جمیع آن پست دریا غوطه خور و پس چو از آخر دریا با بر
آید حق تعالی او را بنمود لبوی او که ای سپس دای بهترین بختی من و ای اول آفرین
من دای آخر رسولان من تو را شمع رزخ بر آید پس آن لبو سجده و چو سر برداشت
صد بیت و چهار هزار قطره از رویش پس خدا از نه قطره از نه آن حضرت پیری از غم پان
افزید پس آن نور را در در نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتب و کتب و کتب و کتب
عالم لا یجمل سبحان من هو حلیم لا یجمل سبحان من هو
لا یقتصر حق تعالی اندک که ای شیخ من پس نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از
اندر اندک که دافت الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و ب اکو بای و ملک الملک پس خدا او را اندک که تو را برگزیده
من و بهترین خلقی من و دست و بهترین امتهاست پس از نور آن حضرت جوهری آفرید
آن را

و آن را بدو نیم کرد و در یک نیم نظر به بیت نظر کرد و آن آب شریک
و در یک نیم دیگر نظر شفت نظر کرد و عرش را از نو آفرید و عرش را بروی آب
گذاشت پس کبری را از نو عرش آفرید و از نو کبری لوح را آفرید و از نو لوح
قلم را آفرید و لبوی سلم و حی نمود که بنویس توحید من از پس تم به نزال بدو نوشت
از شنیدن کلام الهی و چون بهوش آمد گفت پروردگار را چه خبر بنویسم فرمود که
بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد را شنید سجده افتاد و گفت که
سبحن الواحد القهار سبحن العظیم العظیم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت
و گفت کیت پروردگار محمد که نام او را بنام خود دید او را یاد خود نمود
کرد اندی حق تعالی و حی نمود که ای قلم اگر او نبود ترا حق نمیکردم و یا فریدم
خود را مگر از برای او پس دست برداشت و بنمود و چراغ نور خنده و سعاد
کننده و دوست من پس صلوات نور اخذت گفت السلام علیک یا رسول
الله بخت بر جواب فرمود و علیک السلام منی و رحمة الله و بركاته پس از آن روز
سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد پس قسم را امر فرمود که بنویس
تقوا و قدر خزا آنچه خزا فرید تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله
آفرید بهشت و چنان صفت آنرا بنیت داد و عظم و تخت و صلابت و امانت

و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از روی
 که از آب برخواست خلق کرد و از گشت آن زمین را خلق کرد و چون زمینها
 را خلق کرد مانند گشتی در حرکت بود پس گاه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس
 ملکی را خلق کرد که زمین را بر داشت و سبکی عظیم آفرید که پای ملک بر روی آن
 قرار گرفت و گاه وی عظیم آفرید که گاه بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی آن
 ایستاد آب در روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در روی
 ظلمت است کسی نیز از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور نمود و در آن نور فصل
 و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم
 و از علم رضا و خوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس
 جمیع این صفات را در طینت محمد صم و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس
 بعد از آن ارداح مؤمنان از امت محمد ص و آله را آفرید پس آفتاب و ماه
 و ستارها و شب و روز و روشنی و تاریکی و سایر مملکتها را از نور آفرید
 پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش نهاد و در سه هزار سال ساکن گردید
 پس بعد از آنکه در سه هزار سال ساکن گردید پس نور آنحضرت
 را از آسمان

و از آسمان

از آسمان با آسمان متعلق گردید تا با آسمان اول رسید تا حق تعالی را از او بفرستد
 که حضرت آدم علیه السلام را بیا فرستد پس از فرستادن حضرت آدم که نازل
 شود و بسوی زمین و قبضه از خاک برای بدن آدم فرستاد پس پس لعین بخت
 گرفت بسوی زمین و بازین گفت خدا بخدا بدو از تو خلقی بیا فرستد و او را
 بانش خدا بکند پس چون ملک که پاسبان بود بر سر سجده کرد و گفت که از تو
 بفرستد که از تو را در آن بهره بشد پس چون جبرئیل نازل شد زمین را
 نمود جبرئیل بر پشت گرفت پروردگار از زمین بنا کرد و گفت بتو از من پس از او
 رحم کردم و همچنین بکائیل و اسرافیل هر یک را آفرید و بفرستاد پس حق تعالی
 خورشید را فرستاد و چون زمین سجده پناه بفرستاد و خورشید گفت من نیز پناه
 بگیرم بعزت خداوند که فرمان او را میسر است پس قبضه از بلا و پلین و تمام روی زمین را بفرستد
 و بیا در سرخ زمین هشت زمین گرفت و باین سبب افغانی در مکه می فرستد
 آدم مختلف شد پس حق تعالی او را در جردان را در مکه می فرستد و چنانچه آنها
 رحم کردند گفت فرمان پرورداری تو بهتر بود و از رحم کردن بر من پس او را فرستاد
 که بخواهد از زمین خاک خلقی بیا فرستد و پیغمبران و شایستهان و انبیاء

و به کاردن در میان ایشان باشد و نزد قبض کننده ارواح همه گردید پس امر
 کرد خدا جبرئیل را که با در آن قبضه سفید نوزاد را در طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان
 صلی الله علیه و آله و سلم بمقتضای توحید پس جبرئیل با ملائکه گردانند که
 صافان و مسیحیان بپایند و نیز در موضع صریح مقدس حضرت و آن قبضه
 گرفتند و بایستهم و با تعظیم و آب مریم و آب نبی و آب حرم و آب نبوی
 و آب عفو نمیکردند پس بر حضرت را از بهر این وسیله اش را از شفت و دستهاش را
 از نخوت و دوش را از بصر و یقین و خوش را از غفیت و پایش را از ثروت و نعمتیش را
 از بوی خوشش و از کسب و خوار گشتن آن طینت را بطنیت آدم علیه السلام و چون او دم
 شد بجا که وحی غنی و شریعی می آید بر او پس او را در کسب و روح درو
 بدیم پس همه سجده در آن نزد او پس ملائکه آمدند و بر او نشاندند و در پیش کشیدند
 و بجا که مشرف خدای تعالی گردید که هرگاه ما بگردانیم سجده بپای تو ای
 امیر نمود روح آدم را که داخل حب او شود و روح ملک او بیدار و افاض نشد و تعظیم
 پس حق تعالی را حب بود که بمرامت داخل شود بمرامت پیرانی یا پس جبرئیل را که
 آدم

بقله

آدم جب خجده رسید و صدای توحید می شنید پس چون در مائش رسید عیله کرد
 پس خدا او را احضار کرد و گفت الحمد لله و آن دل که بگوید آدم با آن لغو نمود پس در جلال
 ما و وحی نمود که رحمت احدی آدم تو را حق تعالی در محبت خود را برای تو فرزند را
 تو مقدر کنم هرگاه بگردید مثل آنچه تو پیش پان سبب و هکلی را با حق تعالی نمیشد
 و پنج چیز بر شیطان گران تر نیست از وی که در حق تعالی پس آدم علیه السلام نظر کرد پس وی
 بالا دید که بر او نشسته است که لا اله الا الله احد محمد رسول الله و همه اهل
 بیت آنحضرت را دید که بر او نشسته است پس جبرئیل روح بقیش را بر پیشانی او نشاند و همه
 را حرمت که بر غیر و شرافت و باین سبب خیر محمد است که خلق را مستاف
مین عجل یعنی فرموده شده است پس از حق تعالی تمام کجاست پس از محمد صلی الله علیه و آله
 از آفریننده است مشقتش در پیشش و از او یقینانی و از او بهای میل و از او
 مایه از زنده و باور پس که حق تعالی را هر آنکه بگویند و علم است در خیر و هیبت و زنده
 و علم است و حق تعالی را هر آنکه بگویند که خداوند تعالی با و در دست و دایره و آن روز
 از او بگویند و حق تعالی را هر آنکه بگویند که خداوند تعالی با و در دست و دایره و آن روز
 بگویند از بوی حق تعالی پس جبرئیل او را ابرج بگویند و انبیا و اوصیا و صالحان و ملوک

گویند حضرت آدم و ابراهیم از وفا صلتند این قول نیز در شیوه مکتوب است و حضرت
 مبعوث بود بر کافران و مشرکان تا مغرب و عجب و عجم درک و بدیم و بیجا
 و سفید و اهل منند و ششم در دهم و مصر و خط و فرنگ و قاطان الیهم سبعة
 و ما در انا الیهم یا جرح و با جرح و طوافی جرح بن من از ابراهیم و عفا ریت و ششم
 و تاقیس و پریان و قولات و قاطع انام از جرحی العقل و در هر منی و کیشی و متی و ششم
 و بعضی گویند که آن حضرت نیز مبعوث بود در میان ملک عظیم علیه السلام و در دقت و قوت
 تمام دارد و در ایام موبت آن حضرت سیزده سال در مکه معظمه شریف داشت
 و ده سال در مدینه شریف و صافی زار بودایت می نمود و آنچه شهر است چه مثل و چه
 هزار مرتبه بر آن حضرت نازل شد و در هر مرتبه او را صورتی خاص خود دید که مابین
 استخوان و زمین پر شده بود از عظم حبه و آن حضرت کالی صورت و حیدر منصفه کله
 بر آن حضرت نازل میشد و محاسن را اینها با عظم معراج می رشد مگر آن حضرت در دهر
 مشهور است بر شرم گشته اند و معراج آن حضرت بمانی بود و بعضی از آنها می گفتند
 بر دهنه قاطع منند و در مکه المعراج و حجت و در هر یک در کار چندین نزدیکی
 که در مقام قیام و قیامین اودانها می طلب خطاب رب الارباب باشد آیات

بر تواتر

تواتر که در شصت و شصت رسالت نازل شد که اخراج تمام و مشی علیه پیر و است
 که این لایات از تواتر است و آنکه رندند اما محمل مریدانند و گویند پیغمبر موعود
 صمدی علیه السلام و لوقم ناد و یعودی اشرا بیل کوشی و یل عوا
 اذ و نای یا نایم ال یا نایم نایم مع خیا کما نای
 یا قیسم لیا و نای الو شمل عفون ال شمل عیال شبعی
 خا هن بجتی اقا هن یطی اقا ییم او دما و د اقا شیم
 اشاد یعلل یقانا ی اقیم لاهیم مقرب حمم کما موخا
 لاهیم و ان پیغمبر بر خیر ان و ان رب

و ناییتی دیا دی بقیو و دین لاهیم ات کل شی
 و در هر مرتبه و در هر مرتبه
 اصوف و او و قیسم با د اصوت و هایوشینا و شینا
 و بر رکنه حکیم سارا و در هر مرتبه و در هر مرتبه

منوح ملکوم اقا بی اشمل عیال ایت اچیل در بار موبت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که از اچیل متی شمارا نیست و چهارم با صطوح ترغیب جمع

اثنان و عشرين موعود پر دل که و غیر دلای کفر شکی و در اکثر حالات که حال
 هست که اسم آن صحت و اجماع او صریح است که آنرا نیز بر دل که و غیر دلای کفر شکی
 و در پیش آن صریح است که و عین موعود را که در همه ولایات قرآن و جمع کرده
 و حال او بدید فرستاد و نزدیکین هرگز لک بود و هر را و موعود را حشر شد و منتظران
 نوشت تبریک که در دست و سین آن قرآن را که در دست و در نظر کار و در ملاحظه الله
 و خارج بعضی از آیات در زبده عینی و در موعود را که در موعود را که در موعود
 رسمی از عین نوشت بود و این تقریر درین رساله اید آن سینه سورة الفجر
يا ايها الذين آمنوا امنوا يا ايها الذين آمنوا بالقرآن الذين آمنوا
 انزلناه يتلوون عليكم اياتي وحيد وانكم عذاب يوم عظيم فورا
 بعضهم مما آمن بعض واما السميع العليم ان الذين يوقنون بعضهم
 و سوف ارجع اليهم فاما الذين كفروا من بعد ما امنوا
 يتنقضون ميثاقهم فاما عهدهم الرسول عليه يقذفون في جهنم ان الذين
 ظلموا انفسهم عصوا الوحي و انك يوقنون من جهنم ان الذين
 له نور السموات و الارض بما شاء و اصطفى من الملائكة و النور

و جعل

سورة الفجر

و جعل من المؤمنين اولياء من خارج فعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد مكسر الدين من قبلهم برسلهم فخذلهم
 بمكان عهد ان اخذوا شديدا منهم اهلكت عاد او ثمود بما كسبوا
 و جعلهم لهم تذكرة اما تتقون و فرعون لما طغى على موسى
 و اخيه هرون اغرقه و من تبعه اجمعين ليكون لكم اية وان كنتم
 فاسقون ان الله يعهد في يوم الحشر فلا يستطعون القتل حين
 يقتلون او يحيم مما و نعم و ان الله عليم خليم يا ايها الرسول
 بلغ انذاري فستوف تعلمون قد حذر لدين كافوا عن اياتي و
 معرضون مثل الذين يوقنون بعد ان اخذ منهم حياث النعيم
 ان الله لذو مغفرة و اجر عظيم و ان عليا من المنقير و اما النفس فيه
 حقه يوم الدين و ما نحن عن ظلمه بغا فابن و كرمه و كرمه
 على اهلكت اجمعين فان ذوقه لهم الصابون و ان عدوهم
 اما ما يحرمين قل الذين كفروا بعد ما امنوا طلبتم منه كفوارة
 الدنيا و استعجلتم بها و نسيتم ما وعدكم الله و نسيوه و نسيتهم

العمود من بعد تركها وقد صرنا لكم الامثال من قبل فبها
 لعلكم تتقون يا ايها الذين الرسل قد اتينا اليك ايات بينا
 فيها من يتوكله مؤمنا ومن يتوكله من بعدك بطغور الظلم فان
 عنهم انهم معرضون وانا لهم معرضون في يوم لا ينفع عنهم شيئا ولا
 لا ينفعهم برحمتهم ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يفتنون فستح محمديك
 ولكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسى وهو من نبينا
 لما اختلف فيه من قبل لعلنا نعلم القردة والحانين ولعلنا
 الى يوم يعبدون فاصبر صوف يبنون ولقد بينا لك الحكم
 الذين من قبل من المرسلين وجعلنا لك منهم رسالا لعلهم
 تهتدون من يتول عن امر فلان مرجعه الى جهنم فليستع بكفر
 قلبا فلا يسئل عن الناكثين يا ايها الرسل جعلنا لك في
 اعناق الذين آمنوا عهدا فخذوه وكن من الشاكرين ان عينا
 فانتا بالليل وساجدا يجذرا الاخرة ويحيا لولاب خيرا
 قل هل ينوي الذين ظلموه وهم بعد ابلي يعلمون سيجعل الاعمال

فريشا

في اعناقهم وهم على اعمالهم نادون انا بشرناك بذنوبه
 الصالحين وانتم لا تؤمنوا لا يخلفون فعلهم متى صلوات رحمة
 احياء وامواتا في يوم يعبدون وعلى الذين يبقون عليهم من بعد
 ذلك غضب الله عليهم انهم كانوا قومك سوءا خاسرون
 وعلى الذين سلكوا مسلكهم متى رحمة وهم في الغزوات
 وان الله لذو فضل على العالمين سورة ١٠٨
 يا ايها الذين امنوا امنوا بالنبى ويا الولي للذين بعثناهم
 بهديا انكم المصطفى مشفقين فبى ولى بعضهما من بعض
 الجبر ان الذين يوفون بعهد الله لهم حبات النعمان الذين
 اذا نلت عليهم اياتنا كانوا اياتنا مكرمين ان لهم جهنم مقام
 عظيم اذا فودي لهم يوم القيمة ابن الضالون المكذبون الذين
 خلفهم المرسلون الا بالحق وما كان الله ليعظمهم الى اجل
 قريب وسبح محمد رب وعلى من الشاهدين سورة ١٠٩
 الرسول بلغ ما اترك اليك من ربك في شأن علي

سورة الواو

في الاية

وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس
في اربعة اتمانت من العباد وعلى لكل يوم هاد
وسبيل الذين ظلموا الى محراب منقلب ينقلبون في الدنيا
يحدون الناس على ما اثم الله من فضله فقد اتيناك
الابراهيم وال محمد الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عليهما
السلامة وقضوهم اثمهم مسئولون في ولايت علي ابن ابي طالب
ما لكم لا تصادرون في الزمر فاما نذهبنا بك فاما منكم
منتقمون بعلي ابن ابي طالب في له ولقد عمدنا الى ادم من
قبل كلمات في محراب وعلى وفاطمة والحسن والحسين ونسبهم
من ذرية الحسين فليكن فكن محمد كد عزمنا في الحج
فاوحى الى عبده على اللبنة العراج ما اوحى اليك
الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم من ذا الذي يشفع عنده وكني بالله الرحمن المفضل بعلي

الكرسي

الطائر

الابطالب وكان الله قويا عزيزا چون آن مومن انحراف آيات قرآن نمودن
عند و عند ايشان و صبيان و اكثر فرق اسلام اين قرآن و ميمان است باز
در آيات آن را بر ابي خود نقش كند و معنيها قرآن دادند و هر يك بطريق خوانند
و در جواب آن را تغيير سپرد و دادند و بر عالم مشهور است كه چه باقران
كردند و معنيها كه تزلزل قرآن كدام قدر است قاري نارسده است
از آنچه سوره حمد را در حق بصرى و شيرازى و مطهر از قرآن چنين خوانده اند
و بگويند انقياس چنينست كه چنانچه از الحمد لله شافه الحمد لله و بايعا
الرحمن الرحمن ملائكة يهدى الدين صياك بعد من قياك المستعين
تشد سبيل المستقيم سبيل الدين معذرت عليهم عبد المعبود
عليهم السلام الا انشا الله عز و ات آن حضرت مفرق من خانه و در
در راه حديث در باب سير از نور كجاست و در مجمع غزوات و جهاد و اوكاف
ميت نشتر غزوه بود اول غزوه ابور بود و دوم غزوه ابور كعب
غزوه عسرية چهارم غزوه بدر اول چيم غزوه بدر كبرى و درين جنگ كشته
اشراال حضرت بعد و سيزده بودند و دوشم و يك سب داشته و علم اين

پس در غزای پوسید جلوه و درین حرب بمقتدا انرا غنا و صافه تر گشته
 شدند و بمقتدا انرا شدند و از جمله اسرای عیسی بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب
 و طحی و سعید بن معاذ درین چنگ رخم دار شدند و درین حرب و درین چنگ
 ملائکه را خدای تعالی بدر و رسول خود فرستاد ششم غزوه بنی سلیم است بمکه
 برین است که از آن غزوه بنی امیه غزوه احد و کنگره است درین حرب شصت نفر کشته
 و سردارانش کفار ابوسفیان ملعون بود و هند ملعون و جده او هزاد او بود
 و درین حرب ماعیات اکثر کشته شد و امید از عمره رضی الله عنه نیز
 شد و کنگره اسلام کریمه دهنه رفته بخونی که کبار کشته و دوشسته و کین اخی
 خود برون آمدند و ابراهیم بن عیبه السلام بر سر حضرت سالت م استاده بود
 و چنگ میکرد و کفار را دفع میکرد و در آخر ابوسفیان ملعون منهدم گردید
 غزوه بخران دفع شد پس غزوه سید پس غزوه بنی نصیر و قریظه پس غزوات
 ذات الرقع پس غزوه بدر غزوه پس غزوه دومه و امید ل پس غزوه خندق
 که اعراب نیز میگفتند دفع شد و تخفیف اکل و شرب و دروزه درین حرات
 شد و از جمله زیر دستان عرب عمره بود و کشته شد و کنگره کفار و یهودان و اعراب

بودند باز سرداران طایفه ابوسفیان بود و درین حرب حسب المصوره سلمان بنی
 رضی الله عنه خندق بد در مدینه گشادند پس غزوه بنی قریظه بود و درین حرب کنگره
 انحضرت قریب به چهار نفر بودند و یهودان پیا کشته شدند و جمع کثره وطن
 نمودند پس غزوه بنی لحيان و بعد از آن غزوه بنی قریس و غزوه بنی صطلقه
 غزوه مدینه واقع شد و درین حرب حضرت سالت م با هیل بن عمر و برین
 صلح کرد و بعد از آن غزوه حنیه واقع شد و درین حرب کنگره انحضرت چهار
 کس بودند و جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه و درین چنگ از حبشه آمد و غار خلیفه
 بود که حضرت سالت م بجعفر نمود و کذا درین آن سالت م پس بعد از آن غزوه فتح
 مکه معفیه واقع شد و در این حرب کنگره انحضرت غزوه بنی کعبه و درین سال بنامه
 رکعبه آمد همیشه و شکسته و میل را حله نموده شکسته و در آب کباب
 کردند و بیت پرستی درین سال از میان قریش برطرف شد بعد از آن غزوه حنین
 واقع شد پس غزوه طایفه پس غزوه تبوک و شکر آن حضرت سی هزار کس بودند
 و انحضرت مغیر مبارک غزوه ازین غزوات خاصه و درین غزوات حضرت
 اول بر گری بودند و آن در روز جمعه هجده مه ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت

پنهانی می داشت که در قریش و در اوردان خود برای طریقه چند و چون مرگش آمل فرمود
بود و در این مدت و او نیز ابدال خود را از هر عول و طریقی پنهان می داشت و چون از اهل
بصره خبر رفته بود و جهالت تمام محبت مشهور داشت مگر که طریقه می فرمود و این
که اسندن لمصاف طالعاتنا انما نرشد مخلصا لا اله الا الله در قریه
از آبای خود نقل می کند که نقش کین الوط لب این بود و وصیت با الله تقی و قیابین
اخو یلتا یا بنی علیا و حیاتا و کس که در پستان ایل مت در اقامت الوط لب
توقف کرده اند و دیگر از اعیان آن حضرت حجاب نموده می باشد است ملت
با سلام او نیز شرف اقام در مکه معظمه می شد و در حاکم اصفهانی می شنید
وقتی که او بعد از آن سال شد و توبه او مقبول شد و از اهل بیت که در اول پیش
که در اسلام بهم رسید و رفت که قبر غزه بود که حضرت فاطمه علیها السلام را در آن
ساخت و خام بود و بنده ادریس که بود بود و قبر آن جناب در امدت و آن
که محبت در حواله مدینه می شد و قبر آن طالب فرموده معطر است و آن که در اوردان
فرستاده ام انوار خنده که کبری سلام الله علیه باین فرستاد و آن که در امدت فرستاد نام
نداده حضرت رسالت و بعد از فوت الوط لب از مکه معظمه مدینه می شد و خبر می شد

وینا

و تا سرخ محبت در اسلام رزان بهم رسید و دیگر از اعیان آن حضرت عیسی رضی الله عنه است
او نیز شرف اقامت می شد و در امدت و قبر او در قریه است و دیگر از اعیان
آن حضرت عبد العزیز بنی هاشم است و او نیز ابدال می کرد و بار و جوشم اهل بیت عرب
که صدانه در میان او را می طلب نام نهاده بود و سوره بت در گزاش دو کس نزل
شده است ما انما نرشد مخلصا لا اله الا الله است و اسم او روزبه
شده و ابو عبد العزیز بنی هاشم است و حضرت رسالت او را از زو رخت و از کس مومنی و شعل
و بنده که در آن است و در فضیلت او شیوه و شی الثاق دارند و حضرت رسالت و در آن
که السلطان منا اهل البیت و در آن سال است که در روز نقیضه بنی امیه المومنین
گفت قال الراغب القرظی فی کتاب التذوین لما جمعت الصحابة علی سیدنا
الهادی سیدی یلم الشقیقه فقالوا یا ابا عبد الله ایالت سنک و ذی
و علمک و محمدک من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال فی هذا
الامر فی کما تخلصک فقال بالفاوسیه کوم الک شیخ ثم عبد علیهم
فقالوا ما صنعت یا ابا عبد الله فقال بالافان سینه کوم الک شیخ ثم عبد علیهم
النشایقول ما کنک احسب ان الامر مقصوف عن هاشم ثم منهم

وینا

عن ابن الحسن الميمون قال من صلى الفلانة واعلم القول بالاحكام
والسنن فافهم من صنوا الفضل المجتهد والموفق القوم ما فيه من
دو كبر ارفعان سلامت وبار و غنم و مهرب و زید و اوصاح و گشت هم مهرب و گشت هم
حق نبذ ان حضرت بودند و از خصایص و خوارق عاده آن بودند که هرگز خجلتند و آب
و نم و کثافت و مانع نداشت و خیاره و گل گشتی میکرد و آنچه را آن حضرت دفع میشد
از مشک خوشبو بود و تقاضای آن حضرت را کسی نرسدست و دشمن نمیداد و چنانچه از پیش روی
از غنیمت نرسدید حواد در روز و حواد در شب و هر طرف که روی آورد یکدیگر را
و غلبه از در و دهانی است و سبب داشت و لکه ابری همیشه بر بالای سر آن حضرت
بود و هر وقت که او کسی را آید بر نیزه و گشت میکرد و چون بر زمین میلبسید و میرفت
لحق قدم مبارک او می نشست و بر زمین نرم و گشت که راه میرفت اثر پا نداشت و چون بخواهد
میرفت قال آن حضرت پیدار بود و چنانکه پس از بی آوم با آن حضرت در صحنه و دست نهان
میکرد و در قفسی با او برابری داشت و هر که سخن میگفت در جواب آن حضرت نمیداد
و هر که خنده و تهاکم و بکشتیم نمیداد و در باره زاری میخورد و سبب بر زمین
رساند راه میرفت و شد خوان و غفلت و در شکی نمیکرد و کمال صفتی و بکشد و در موضع و در

مکرم

میسپرد و غنیمت و خوار و زار و او کیان بودند و روی ست لدران را بسبب
دنیا بی لبت نمیکرد و هر چه هست آن حضرت بی اشته و لفقرا میداد و قیاس بقدرستی
بر میداشت و حرام بود و بر است و آن حضرت با نام مبارک یا نعمت شایا و کند
بلکه خطاب بیا رسول الله و یا غنی الله بیکر و آن حضرت در کز نمره نند و صدقه نمیکرد و داند
سرای دنیا و مال و جاه او غنوم نمیداد و طلب دنیا نمیکرد و بلکه گشت و غنم آستان
بود و اکثر روزها روزه میداشت و در روز سه روز گرسنه بودند و در جانا داشت
و همیشه که رو میداد و شستن منافی و جفا می نمود و در انب و دمای است را
از خدا گزافست و دیگر خدام لیل و نذر و نجه بر آن حضرت واجب بود و حرام بود بر آن حضرت
و بی ما ششم صدقه عزیز زکوة واجب و حال بود بر آن حضرت روزه و حال و نه تعبد
و نام جمیع زنان آن حضرت غیر که مادر مؤمنان بودند و حرام بود بر است که زنان
از آن بعد از آن حضرت تعبد در آورند و بی خیال زرم و ان در زمان آن حضرت هم بود
و بی هم از او نامس بقه نموده و جایز بود بر آن حضرت که زنان به شوهر خود در با و بهر نمیداد
چون مرد و حال بود بر آن حضرت که زنان خود را غیر زرم و میان آنکه در صفت آن حضرت شد
و از زار نه نمیداد و با آنکه از آن حضرت جدا شوند و با کار خود روزه و حرام بود بر آن حضرت تعبد

از بنده عسائی بن ابی الی بود که بعد از شهادت راجعاً و مسکون در قریه
خود سیه کشید و در طواف حرم زن و مرد و عریان طواف میکرد و زن
برهنه بر روی درختها و بر دوش چهارپایان بجا میزد و با شلوار مسکون
و حیوانات همه را در حدال سیه کشید و بر دوش عجوس میگذاشت که مملکت و خراج
و خزان را در مسکون بطور ادب این است یعنی از کنه های مانی که سیراب و غری
بوده را بکل حدال سیه کشید که است و بر این عریا است و در حدال
عمل باز لام میکرد و در طواف سیه کشید و در حدال سیه کشید و در حدال سیه کشید
اکثر از این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
که فوت میشد زن او را بر حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
میکشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
خود هر جمع های الاختی و نرات در بار حدال سیه کشید و بر این سیه کشید
سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و خرد و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و دشمنان اکثر در لام سیه کشید که در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید

و در حدال سیه کشید

بود و سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
ابن العاص و حامی بن دایس سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و مسکن بن عتبه سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و حامی بن اسید بن الاس بن امیه و طعیمه بن عدی بن نوفل بن جاهش
از ریشی امیه سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
الاس و مدرس بن سیه و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و میوه سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و برای امیه سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
گذشته را سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و این را بر حدال سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و دشمنان را سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و دیگر سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید
و طعیمه بن عتبه سیه کشید و در حدال سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید و بر این سیه کشید

وخرطوم طویل چون سوره کثر را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده است اما عظیم
الجاه هر فصل که کتب و با جرات شایسته بود که هر فصل بدین لید در آن حدیث
کوسله سامری یعنی ابو بکر بن موسی علیه را بهادیه فرستاد و دیگر از مدبرین حضرت یحیی
زنی بود و او سودگزار و از رخنان اوست یا ضفیر یا ضفیر یعنی بقی بن تمیم
الشرب بمیقین و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
بنی اسد را به اهل مایه عزت کردند گفت خدیجه لی ابن سوره را فرستاد و از حدیث
بنی اسد در گذشته و الذنب الطم و اللیل الطم و اخرج لازلهم فاحققت اسد
و در عوض الذاریات گفت والمرجات زرقا و الذاریات قمحا و ان را
شردا و انا له و دما لقد فضلتهم اهل الحقه علی کل قوم با فضلكم اهل الیقین ما اقم
فاصفیه و المعرفه روده و البایغی فاده و قد اطلع من زکی را گفت ترانه
ایت که برین نازل شده قد اطلع من هم فی صلواته و اخرج الوجب عن کونه
من تکریم و اطمح المکین فی علاته و اجنب الحرس فی فاعله نفورک فی نفور
و شانه در عوض السماء ذات البروج گفت و الارض ذات المروج و المروج
ذات السروج و السماء ذات الفروج کمن عیبهما یروج من الوی القوج
مجازات کثرت

مجازات اخذت پارس است از انجمله قرانت و دیگر آنکه امی دیو
و در نزد کسی چیزی نخانده بود و قوم او نیز بی سواد و امی بودند و خط انداخت
و به موزین و خط سواد نداشت اما خلوط و کتب آنها سابق و لغت بنی آدم
همه پیدا است بخو که از اسان نازل شده بود و دیگر بر گردن این شایسته گردان
است و سخن گفتن بخاله بر این و بکفر نمودن آیات ابراهیم و آیات
و آیات موسی و آیات عیسی علیه السلام است از طوفان و عاصه و مرده و زنده کردن
و دیگر آب از میان دو انگشت مبارک او جوشید و سخن گفتن سگ بر
در دست اخذت و خم شدن در خاست بوی اخذت به طرف کمر
چشمود و سایه نداشتن است و از عجب دیدن است و گفتن احوال را شنیدن
و آنچه باطل است او نازل شده و ارتداد و بغیر از صبیحه و خروج سراسیمه لغیر الله
و خلاف بنی عباس و خروج نمودن ناگهین و فاطمین ده زمین بود و دیگر از
بشیران رسیده و میرسد نادر و رفیت علماء صغیرین درین تخریت
جمعی کثیر از امت طلب معرفت و حامل رحل معانی قران و مشکلات و معنی آن
میریزند چون عبدالله بن عباس و صفیه ایمان و ابوسعید خدری و اهل ساعیه و غیره

علی بن عمر

و این ز سپردن بر انصاری و ابی بن کعب فرخی در زمین ارقم و جابر بن محمد و برادرین
غریب سعدی و شعی و مجاهد و مقتل و سعید بن المیتب ابو ایوب انصاری و ابو هریره
و انس بن مالک و سعید بن جبیر و عمار بن یاسر و ضمریه بن ثابت و ادم السدی و عیسی بن
و سعید بن جهمتی سپار بودند بعضی از ایشان مومن اند و بعضی منافقین پس چند نفر گفت
نمود لقباء اخفرت در سبب اول دارد و نفر بودند سعید بن عباد که حضرت ادر
در سبب اول بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر سعید بن زراره و سعید بن مسعود و سعید بن
و منذر بن عمرو و عبد الله بن رباح و بن عمرو و موافق آنچه ابن ابی عمیر روایت کرده
آن بود که در قبا بود و او را کشتی خورد و شکم او در آن شده بود و او را کشتی خورد
بخش کرد و باب از الله بگفت نمود و آیه ان الله یحب التواضیع و یحب المتطهرین
شان او نازل شده و او اول نبی گشته کان در اسلام بود و برادر مدینه وفات کرد
چون اخفرت در که شرف داشت و صیت کرد که او را در قبر رد بکند مگر که دارند
بجای اخفرت و او اول کسی بود که ثبت ثل و صیت کرد و خداوند عیال این
در است سنت کرد و ایند و از آن روز است سنت که گشتن و در حب شده و
ست را که بکند کردن و دیگر ابو الهیثم بن النعمان است و سعید بن حسین در

بن مالک

بن مالک و سعید بن زراره که بکند از ایشان بود و او اول کسی بود که بکند و برادر
خدا صلی الله علیه و آله در شب عقیقه و پیش از واقعه در در شوال سنه احدى من الهجرة
وفات یافت و سعید بن عباد و با بکر و سعید بن عمرو و ابی عوان و انصاری و در خلافت عمر
نعمان قرار نمود و است م رفت و غیره بن شعبه نفرموده عمر آن چاره را گشت و نه خون
او را بکن بستند و از زبان جن شمر بستند و سعید بن معاویه در شب وفات یافت و او بود
که حضرت است بی برهنه و در او در جواره او رفت و ابو الهیثم آن بود که در روز
فقیهه بیا زده نفر و بکند از آن صحابه رفیق شد و بخواند که ابو بکر را نیز آورد و
او نیز در مدینه فوت شده چون فوت یافت ضرورت نبود پان نه نموده از اسلام
میان از زمان جهان اول که بکند با حضرت یحیی و آورد و بکند کبری رضی الله عنهما
برو و از مردان جهان اول که بکند با حضرت یحیی و آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بود و اخفرت مشهور است از عمر می کش و به سال گذشته بود و بعد از حضرت
ابو طالب یحیی و آورد و بعد از وی حضرت طاهر علیه السلام و جبرئیل علیه السلام و در حب
بر اخفرت نازل شد او را جمعی در حقیقه سلسل شده و بعد از آن مدینه اظهار
اسلام نمودند نکه جبرئیل و میکائیل علیه السلام این هر دو اسم عجمی اند که معرب
کردند و بعد در لغت سر به معنی عیبه است و ابل معنی الله و میکائیل معنی عیبه است پس

منی جبرئیل عبد الله منی میکائیل عبد الله رسم چنین در اسم مبارک جبرئیل
نش نش است جبرائیل جبرائیل جبرئیل و جبرئیل جبرئیل و در اسم
مبارک میکائیل است میکائیل میکائیل و در وقت نصاری جبرئیل
را کبرئیل و کراوئیل میگویند و در وقت زنده سرکش میگویند میکائیل و در وقت زنده سرکش
و عزرائیل را اسل میگویند و فات آنحضرت در روز دوشنبه بیستم ماه صفر
در سال یزد و هم هجرت بود و عمر شریف آنحضرت بیست سال بود و آنحضرت قبل
از این تجارب شام رفته بود و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه به ساکنه الطائف
المنی و الحجه واقع شده و در سینه جلالت معرفت و کونیه باذعاریت آن
بن ابوب حیرات که از تابعه بن است و از اجداد و المثار است که از اعظم ملوکین است
گویند تیغ الاکبر است پوشش کعبه معظمه از این ششم سبزه از محترقات است که بر کعبه
کشیده است بن برین جامه کعبه از لطف خدا بوده است و سجد و خواهر خود را بعد از
عدم آن جده حضرت رسالت و آنحضرت سال قبل از نبوت و ظهور آنحضرت اسد بر
ایمان آورد و او پادشاه عادل نجاشی بود و بر طبق آنحضرت موسی را میبرد و حضرت
رسالت را استوده است و مدینه را از محصور نمود و بروایت دیگر در خواب
و بروایت دیگر دانایان یادگفته که این زمین هجرت کاه حضرت رسالت خواهد بود

و این شهر را

و این شهر را بنا کرد و بروایت دیگر بخبر آن کعبه آمد و چندی پیش بر آن افاضه و بعد از آن
توبه کرد و خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بعد بنده آمد و کعبه را شست
و در آنجا اقرار کرد به نبوت آنحضرت ای بن بوی آورد و پسر زنده را طلبید آن
بوی داد و وصیت نمود که دست بدست این کافران با آنحضرت بماند آن اشرار کافران
با آنحضرت در مدینه و آنحضرت در ادعای خیر کرد و در بلاد گشت و چون این حکایت
طوله داشت بدین اختصار نمود و قایع بعد از آنحضرت چون آنجناب یک وایت
از شهر مدینه که زن یهودیه برادر آنحضرت آورده بود و هدیه به و تنه دل فرموده بود
برویند و رفوان و در آنجا انتقال و در آنجا نموده قوم وی تمام مرده شده و در آنجا
هزار صبی با او از دین برگردیدند و از سبیل چون هر امتی بعد از هر غیری اکثر ایشان
از دین برگشته و کافر میشدند این امت نیز است بعثت امام سبط نموده حج القصر
بکفر اصحاب خود برگشته و کوسه بر سرشان نموده و میگویند که شمس نه از سر برآید
که بحسب این خبر سال کمتر و بیشتر بود و در سپاهان سبب در بریه
کوسه بر سر امام رسیده اند و از دوزخ نهر در نظر اسب و لای و ام خمینی
که بر سر ایشان از آنبل کرمان بود و در مدینه خوابان بود و عین حبیه و فرائد
با اغواشی شیطان سرسده سخت و خلاق بقدر آن فکند و خطیبل که در

[illegible]

مراد باینست و اقنوم سیم روح القدس است و گویند معدوم است با جوهر بود
با عرض و ثبوت که خدا بتعالی عن غنی باشد لا بد که جوهر بیست و گویند ثبوت بد که مرکب
مرکب بود و لازم نبود الا که حقی و با حق پس واجب شد که خدا بتعالی حقی و با حق بود
و اینست که در قرآن گفته اند لا یلیک انما الیه مرجع کل شیء و لا یغنی عنک ثقلک و لا یغنی عنک
و میسریم و یک ذات و نفس متقل در خارج عتق و اینست که گفته اند که
از ما در چهار وجهی در صورتان و لوازم است پس باطل و الا مانع بود
این طریق است و میگوید که نظریه اندیش را بر خداوند و یک ذات یک شخص
و بعضی گویند روح او خداست و این او بشر است و بعضی گویند معنی خدا بودن است که انسانی
بر جوهر او راه پانده و روح القدس است یعنی دین جوهره شود اگر بستاند
که هر عبادت عسی واجب است گویند که هر انکه عیسای وسط است میان عالم و ملکوت
از این گویند که ذات بود لا هون شده از ما است و این فاسد است زیرا
اینست که لا هون جوهر است و ما است جسم مرکب پس انما و هون است
و اگر صورت دشمن لازم بودی که لا هون است که است و اینست که سبط دین هر چه
و اینست که نظریه گویند می بین اینست که در حجب نبود الا که گفته است که
گویند پس تسبیح را جوهر است و اقنوم و اینند است و گفته اند که در حجب

و طایفه نیکان از خیش سبیت و نصاری اروس و بنبر و بنزفان و سکه ای و لایق
پیر و سکان رود و عادل جواد و شیون و سمحط و قطن و جنوب و آنیکه قریب
میشند و بعضی گویند آن بود که کعبه در سج تا نیکند چنانکه صورت و آینه تا نیک
پا الله فعل کند و این مذہب عیسویان روم و بیت المقدس و هر کس در آن راه و ابروان و فدای
از آن الهوم و سکن سواحل دریای عمان و برنگه کوه و اهل کوه و دیو و دمس و
و اهل حبش است آنکه در زیر حط استوار کنند و قاطبه نصاری گویند که بکشت ۲
تیر چرخ ناکرد و آن کما اجد است مثل از کل خفاش ساحلی دزد و بگردن و گویند بیان
و ابریم و اهل روم و رست و کعبه چرخ است و بیت و اهل سج که بر مذہب است و از پیر
و چون در کعبه شریع کند گویند بسم الله الاب و الاب و الروح القدس الهمی الرحیم
الله و الله و اعتقاد نصاری آن است که کن بچشم نخواست آن در زمان الله بلکه چهار کعبه
در طایفه رابعی متروک و روح و لقا و مشر و مرقوس که آنکه در اول است و کعبه
تو تیکه او را در کشند با اعتقاد ایشان بر اولیسه ضبط کنند نسبت کعبه و کعبه
نصاری و در آن خیمه خلاف کنند بفر گویند اعیان در آن بفر گویند اعراض و کعبه
دات و بند و بعضی گویند یا خوا می اند با صفات و گویند که هر چه هر چه هر چه هر چه
باشد در صفت و آن چون عیسوی بسم الله از هر هر موت بود لازم باشد
که نزدیک وی باشد و انفضا عیسوی از لا موت است که آنکه در بیت اولی را

قال الله

نعمانی الله عن ذلك علوا کبیرا و این مذہب رسی کسان است و گویند
اگر سلطان مغول که مراد چنگیز خان و اجداد وی باشد این اعتقاد داشته اند و اعتقاد جمیع
نصاری است که انبیاء علیهم السلام که از برای کفاره پدر خود آدم علیه السلام که
کندم خورد و در جهنم بودند عیسای و جنیم را فراب کرد و ایش نرا از او کرد و ایش را
و مظهرات و نجاسات و شیها و عبادتها مفروضه از رسوم و صلوات از مذہب ایشان است
و عازنا واجب گفتار می باشد و نیز نسبت حضرت عیسی و حکام توریه غیر از طایفه
در همه امور نسبت میکنند و ایشان است را بزرع و پیمان میفر و کشند و در
که کن می کند از زن و مرد و تر و علما و رود و اهل کعبه خود را بکنند و گویند عیسی
شراب خورد و امر بخوردن او فرمود و کفر و مذہب ایشان بسیار است و برین قدر است
منوده هر یک به خانی را در هر میدان و گویند ما هیلکنا الا الله هر که گویند
ستود دارد ما نمی بینم آدمی که با بر خور و میبرد و جمله گویند هر دو صحت و خوب می
و عیسای و هر دو و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین انبیا بودند و کعبه
هرس و وزیر انبوس و افلاطون و سقراط و افراط و ارسطو و ایلوس و تریخی بودند و این
فرمان نیز عبادت که اگر بکشند و دنیا را قدیم دارند و دلیل بر اینکه گویند با کعبه
می بینیم و جوجه آدم می بینیم که از منی ابریم میرسد و سبب انمی بینیم زیرا که بعضی گفته اند

و چیزی که بعضی در بنیاد حکم وجودش نمیکنیم و غسل جنابت و بر آلودن لباس
 و حجب است و خمر زدن حلال است و گویند و طای و در زوجه مرد بغیر مهر و زنا
 حلال است زیرا که صیغه بر فرع خوانده شده و خمر و زنا نیز از این نیست بلکه
 فرقی بسیار دارند و بعضی از اینان به بنویسند حضرت علیه السلام و ابراهیم آقا کنند
 بر همین آندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نور مای دیگر و قافله
 را بصیر است و الکثران بلکه همه عین است مرتقا قائلند و گویند اول انبیا آدم بود
 و آخر نوح و بعضی گویند عیسی نیز نبی بود و طایفه گویند بعثت انبیا پیوسته بود از ابراهیم
 الیه این چیز فرمایند که موافق عقل باشد خود عقدا کفایت است و اگر خلاف عقل
 است هیچ برائت گویند و عقدا بر پیش برای آن میگویند که چون از اول عالم را در آن
 انداختند و عقدا و نیز کس بهم رسیده و شیرده حقیقا فرستادن آنحضرت را
 خود نیست که در آن میگویند کشتن آن نزد ما کفر عظیم است و قاطع است و حق است
 بعضی عبادت که اکابر و اعیان و اعیان میگویند و موقی خود را میگویند که گناه
 خود و بنیاد اصل شود و قائل میباشند در دنیا و جسد میباشند و کشتن هیچ حیوانی از آن حلال
 گوشت و حرام گوشت را حرام میباشند و کینه میباشند و کینه میباشند و کینه میباشند
 و مجوس و بیشتر نصاری و کفر فرقه مهندوان و صابیان و اکثر طایفه و جمیع کثری از مرقا

و بعضی از اینان

و بعضی از اینان صوفیه میباشند قائلند گویند تسبیح چهار نوع است تسبیح و تسبیح و
 تسبیح و تسبیح تسبیح در آب و آتش و در زمین و در آسمان و در هر یک تسبیح و تسبیح و تسبیح
 و آب و جنات الارض و تسبیح در انواع آب و نباتات و گویند این تسبیح
 کنند در صنف چهار گونه بر قدر مراتب این و مثل دیگر و در هر یک تسبیح
 دیگر و گویند علم دو است و جز این عالم سرانجام نیست خیر و محاد و قیامت و حساب
 محاسن و مگویند قیامت عبادت هر چه است که روح از بدن و رفتن بدن دیگر
 و این تسبیح و دیگر راحت بود و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 این تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 و هر که در اول مرد بود حال نیست و هر که در آن کسی را کشته درین کشته میبود
 در آن کشته میبود و درین کشته میبود و درین کشته میبود و درین کشته میبود
 برین قدر که تسبیح را اعتقاد است که عالم را تسبیح است و تسبیح است و تسبیح است
 بر زبان خدا را گویند و هر من شیطان را و مجوس گویند چون بابرین عالم را تسبیح
 اندیش کرد و گفت میباید امر اضدی باشد که عده وی من باشد شیطان از آن
 پدید آید و هر من بد اگر دید بعضی گویند که بر زبان شده بود و او را خوشتر بود و آید هر من
 بر آن عالم بود از تسبیح نظر کرد و در آن آید و بر جاده و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح

از وی پدید آمدن مردان ملائکه را بفرمود تا لشکری باشند خود را بشمار اهرمن جنگ کرد
 جنگ در میان ایشان دراز کشید و چون مردان خداوند دفع اهرمن کردند ببلکه بگر
 صلح کردند و شمشیر را در پیش گرفتند و بعضی گویند در پیش ملائکه نهادند و شمشیر را در
 دست میین در عالم باشند چون مدت بفر رسید اهرمن از عالم بیرون رود و از آن
 خبر محض باشد و گویند بخدا و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی گویند بخدا جسم است و اهرمن
 و گویند بخدا و مطبوع است بر خبر و شتر تواند کرد و اهرمن مطبوع است بر خبر و شتر تواند کرد
 مردان است اهرمن و دلیل گویند چون در عالم خبر و شتر است لازم بود که عالم
 و دخیانی بود و تا قوی تر بران اعتقادند و گویند و نوزادان آفرید و خلق را بکشد
 که اهرمن است و بعضی گویند هر دو قادر اند الا آنکه بخدا انبیا را بفرستد و قومی گویند
 گویند جسم را بچ خلق است الا آنکه در خارج و خلق یا عقل یا خلقی خبر و شتر و جسم خبر و شتر
 و جسم خبر و شتر از وی پدید آید و گویند بر خلافی که بر سر میگویند و بگویند شمشیر است
 که کس را بچ میده اند و کشتی حشرات الارض را بکشد و بگوید برای آنکه اهرمن را بکشد
 آفریده و از این قسم معروف است بسیار است و در دست از محبوب است و اولاد
 خواهد آمد الله یعلم خطنی از قوم مجرسانند و عتقاد بطرفان نفع علیه السلام
 ندارند و دنیا را دور میدهند و بعضی از مهندسان گمیشند و لیکن عبادت میگویند

میکنند

میکنند و در دست خاندن صورت را کشیده اند که اگر را بفرستند بدوی صانع
 و بطبیعت فائزند اما ضابطه احکام نجوم را خوب اند و فواید از مجموع است و اصحاب
 ما گفتند که در زمان ش پورین از و شتر بهر سبب و دینی اعدا است کرد و درین
 مذمت بکران و ترسیدان که زمان بود و نه این و بعضی میگویند که قابل بود و میگویند
 بعضی میگویند اعتقاد او این بود که عالم که هست از اصل قدیم یکا نور و دیگری ظلمت
 و هر خبر و خود را از نور رسیده است و هر شتر و بی را نسبت به ظلمت است و از نور و شتر
 میگویند ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق آنها را نمیدانست و کسان میکرد که
 خلق آنها عیب است و درین که منفعتی نیست و حکیم غیبی باینها را خلق کند و بگوید
 مرده را که بر پشت زمار وزیر غیب میرود و گویند اختلاف الوان و اشکال در پرده
 مرغان از جهت اشراج افلاک بدست بدون تقدیر مقدر و قدیر و انواع حوادث
 و چارهای و بلا و آفت غلات و اوسیدها که خلق کرده اند و گویند شک آدمی
 اگر بهست قبایع و دهر بود که خواهند گشت ایند و دست خداوند در آن کنند و بطبیعت
 بطبیعت بدشعور قانند و از اصف ملاحظه اند گویند سبب را غنی بهیم و سبب را غنی
 و ابرو آسمان و دست و شهاب بخار زبانی است که بکوه ناهر برسد و میبرد و گویند
 باین در حرارت آفتاب است که منکسر میبرد و در آیریند و شتر و بکران میگوید

در چون کبره ز مهر بر سر سبزه برف میزد و در لوله صفت سبزه نیست که آنرا مضطرب
 و متحرک میکنند که بدون آیه و آیه عرفی زمین است که زبانی را میفرماید که درون
 می آید و فرس قریح عکس آفتاب است فلا سفیر عالم را قدم می بیند و نفی
 صانع محلی گشته و صانع را علت اولی خوانند و گویند عالم مسدول علت اولی است
 و هر چه با هم بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش و گویند اول چیزی که علت اولی است
 عقل بود و آن بمنزله هم است و در علت اولی در عدد و در قدم را آنرا عقل کلی
 و محال خوانند گویند این عقل است که در قرآن مجید آنرا اقم خوانند تا به این و نفی
 تا اثر قلم است و لوح گویند نفس آن وحی است که در قرآن بالا کرده شده و نفس را در خیمه
 در عدد و گویند عقل جزاء ویت و بدان تنگ نریز و نفی از قدر برده اند و در نفس از قوت
 نفس کل و گویند که عقل ساکن است و حرکت نمند و نفس در عقل باقی است و محال است
 و عقل چون خواهد علم علت اولی به این متحرک شود و گویند در عالم عقل چون
 علت اولی شود بواسطه علت عقل صفت اولی رسد و گویند که علت اولی اند که عقل
 مسدول است و جز این هیچ ندانند و گویند چنانچه است آنچه بر بالای ویت است که
 نشانی است و بهم چنانچه است آنچه در زیر ویت است از بهر آنکه نفس خود را به از آن نشانی
 و گویند هر چه در زیر ویت است مسدول طبیع است و طبیع مسدول نفس است مسدول عقل
 مسدول علت

مسدول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمان محیط خبرهای زمان باشد و نفس محیط
 نفس علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند در کرم و حبه و حشرات
 است در آمده و گویند دانش بر عقل است بنوعی است و گویند عالم معلوم
 هر سه بکند است و علت اولی را جز از صانع هیچ صنعت و بکس نیست و گویند از عقل
 عقل در هم و فلک نهم چه بر آید و از عقل در هم عقل سیم و فلک ثوابت چه بر آید و عقل سیم
 عقل چهارم و فلک زحل چه بر آید و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری چه بر آید
 و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ چه بر آید و از عقل ششم عقل هفتم و فلک
 شمس چه بر آید و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره چه بر آید و از عقل هشتم
 عقل نهم و فلک عطارد چه بر آید و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر چه بر آید پس
 عقل دهم باشد فلک نه همه گویند خود بخود بر سر سبزه بدون تا غیر علت اولی
 معانی است است بر بن حصار نمود اهل نجوم گویند قسمت عقلی
 دارد و چهار طبیع بر روی دو بر دو شکل در حیوان چه به نیاید آنکه اینها بکلی گشته و گویند
 و آنکه هر در سال شمس محل بود و بر روی صانع خود زبر که حصار است
 بیک عقل حیوان حاصل شود و در هر سال نیز قسم خود بود و در هر سال
 در بر آن عنصر صانع نشود زبر که کرم و خشک را چه در خشک است و در هر سال

قسم جزا بود که چون کرم و تراست و چون مستقیم طبع باشد سرود
 و کرم خشک و کرم تر نباشد تا به آید و چون در بر طرفی نغمه سرود است
 چهار طبع است نغمه بود حیوان به به آب قنط سرطان همیشه هر سال بود
 به به ی درین در شش کینه هر سال اول از حل شریک و با وی هم بقدر سه هزار
 سال آخر شریک فرود و کوبند چون این در نغمه شود آسمان مطبق شود و عالم
 شود و در سه کسبند و میزان مع حیوان نباشد و چون در بعقرب سه حیوان
 نایب چنین باشد و در برج اکثر در ارض نغمه شود و در برج هر آن نباشد به به آید و در
 قنط به به آب حیوان به به آب پس قبول ایشان هر سه هر سال عالم خراب
 و هفت هزار سال بدان باشد و همیشه بین تر نباشد تا الگه خراب شود که آید
 مسکن را ببرد و زمین تاب فرود و طرفی شود و آسمان منطبق شود و چون خواهد
 که بدان شود در آن ربع که آب لغز کرد و عدت به به آب و مقالات بسیار
 باب دوم در احوال خبر ملک حضرت سید الهی و فایده از هر صلوات الهی
 علیها و حضرت سید زکیه صدیقه حضرت خاتم الانبیا و صلوات الهی و آله است
 و ما در آن قصه حضرت ام المومنین خدیجه کبری منت خویله بن زعفران عید
 سلام الهی و احوال و بشت بسیار از طرق خاصه و عامه منوات است که حضرت

سیده

سید

سیده زنان عالمیان و زنان اهل بیت است و شرف بزرگوار و فضیلت
 او را به دست بزرگان رسول خدا صلوات الهی و آله و زنان ائمه معصومین صلوات الهی
 علیهم و دختران ایشان و شرف از زوجه آدم ابوالبشر و آله علیها سلام و عتیق
 آدم و نازد ساره زنان حضرت بر اہم علیها سلام و در احیل زن بعقرب و صفرا
 بنت شعیب و ریخا وید مادر موسی و زینب بنت قیس زوجه حضرت یوسف
 و ام کلثوم خواهر موسی علیها سلام و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و دختران لوط
 و ساره و خمر یعقوب و عقیس بنت شریح بن الهمدانی و زن حضرت سلیمان و ام
 مادر عیسی علیها سلام و نایب مادر ذوالقرنین و او را زهر میگویند بچندین این که چون
 در محراب عبادت می ایستاد و در نماز صبح از نور و می بهارک او می آمد
 سفید میشد و در ظهر چون بنهار می ایستاد نغمه مدینه و خانه های آن نشوید و در
 عصر سرخ میشد و بتول عذرا بچند آن میگویند که آنچنان از حبیب و کنشها میدید
 او نمیدید و بکوش بر صفت دختران بکره بود و حضرت انسیه حور الطیبت بود
 و لادت با سادات حضرت رسول خیم بعثت حضرت است صلوات الهی و آله
 واقع شد و مردی است که در شب سراج رسول خدا صلوات الهی و آله در بشت
 رطبی شد دل فرمود و حضرت خدیجه سلام الهی و آله را ریت نمود و حقیقت

سیده

را از ان با خبر بود و آنحضرت ملائکه سخن گفتند و حدیث میکردند بعد از ذی قحط
 رسالت صلی الله علیه و آله چون آنحضرت مفهم و فرین و عن کلبه و حقیقه و قاضی
 را فرستاد و بعضی اخبار رسیده و آنرا در جبهه است آنچه این است میکنند و چون کرد
 دفاع شود آن فرشتگان دنیا و آنچه این منافقان است و خفای جوهر زنی امیر و عیسی علیه
 سلامین کفر و اسلام در نام جهان خوانند کرد همه را فرمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 همه را فرستاد این طواریت که مصحف فاطمه میگردد که در تفسیر صاحب الامم صلوات الله علیه
 و ظهور آن است که در وفات آن مصحف فورانیه است و معنی آن کوره قرآن است و چون
 و تقییر و تحریری و غیر عامه ملائکین در فضیلت آن سخن گفته اند و مجموع آن در جبهه
صراط علی حق منسکه یعنی راه حقیقت بآن منسکه است و این کتب و کتب
 و جامع است و در وفات معنی قرآن است صلات و القرآن الکریم غم
 لولیکن یسحم و القرآن و القلم سبحان الذی سجدت کاهل امرت
 ارسلان و نسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن
 پروان آمد در راه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمود که بروند و
صلوات الله علیه که کتب از ایشان برای او آمده و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند
 شدیم فرمود که در روز و این موضع نشسته بودم و در فایسته بودم و غمگین بودم و غمگین بودم

از منقطع

از منقطع شدن وحی الهی و فیما بین ملائکه بسوی ناگاه دیدم که در کوفه نشسته و سر
 باندرون آمده و کسی بحسن و جمال و طراوت و تراکت خوشبوی لبان از کزنده
 چون ایشان را دیدم بخوابتم و سوال کردم که شما را اهل که اید یا اهل مدینه که گفتند
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اهل مدینه نیستیم ما را برود و کار فرستادند
 بسوی نو فرستاد و سپارشتن تو بوده ایم از یک کزنده و فرمود سوال کردم که چه نام دارید
 مقه و ده گفتیم که سبب نام این نام کرده اند گفت بخدا آنکه از برای مقه این است و خود
 پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره نام دارم از سبب نام پرسیدم
 زیرا که از برای ابو ذر غفاری خلق شده ام از سبب پرسیدم که چه نام داری گفت
 سحر از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی از او کرده بدو خلق
 حضرت فاطمه فرمود که پس از برای من رطبی چند بدون آورده اند و آنکه در میان
 بزرگ از بزرگ سفید تر و از مشک خوشبو تر پس آن گفت حضرت فاطمه یکی از آن
 رطبه را بمن دادند فرمودند که امشب بنظر کن و فردا سحرش را برای من بیاور
 پس آن رطبه را گرفتم و بهر معنی که از رطبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 می پرسیدند که ای سلمان کرمش همراه داری میگفتم تا پس چون وقت نماز شد
 سوال کردم چه میسر شد گفت فرمود که چون سحر شده باشد و دل را که این رطبه

و ایضا کار دارن سواد در میزوی آنحضرت نه و قنفذ غلام آنحضرت داده نازینه زودست
المنصوره را شکست و از این از او عالم بجز از رحمت پروردگار در احتمال نمود و من قد
مظهرش چون آنحضرت ازین فتن است ای بکر و عمر عثمان و ابی عبیده بن جراح
رسلم و ابی صدیق و برف جراح امانت و از در حفت بهما که سید حق او
و شوهرش را غصب کرد و فدک اندک و گرفتند و نامه فدک را در پاره عمر معلول در حضور
همه جواهر انصار آب مان بخش خود را بر او انداخت و دشمنان نسبت حرفها را بر او
و مخالفین این حکایت را در صحیح کتب خود بطریق منفرد و بجهتین طریق ایراد کردند
و آنحضرت است از حلال نکرد و وصیت کرد که بر چهاره او نمیکنند و اقوال ایضا
ندادند و همچنین روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که هر که از من
در وقت هر که او را بر نیاید و از او کند هر از نیاید و هر که مرا از او کند خدا را از او کرده
و فضیلت بزرگوار می او را میدهد باشد و عاقبت او را کشتن و مال او را غنیمت کردن
و ابوبکر و عمر در مری موت از چند حور سینه که فاطمه است نزد خود کند و از بزم او کند
و آنحضرت قبول نه نمود و از این آرزو بود تا از دنیا رفت و بجهت بر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که هر که در شب دفن کن و تابوت این است نبود آنحضرت بود
تا بوی زنده و مراد میان آن بگذاردند و لب و دفن که ابوبکر و تابع سید طایف او بر نیاید
نکنند

نکنند پس در شب را دفن کردند و در سه مرفع علامت خبر برای او گذاشته شد که
مقطع نشود علامت تا بین خبر و خبر گذاشته و علامتی نبود که روی حضرت سبز شده
و یک در بیع و نقد فخر تا بین خبر و خبر اعتبار بیشتر دارد و اکثر هر سه مرفع از یاد نکند نیست
باب سیم در احوال خیرات است و ولایت نبیه امیر المومنین علیه السلام
ابو الحسن ابو محمد بن ابوالکریم بنی و ابوتراب و نام مبارک او علی بن ابی طالب
او را با بن اسم سرافراز نموده و در قرآن در آیات بسیار که علیه السلام پروردگار کرده است
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
فرشتگان را را شایسته و درین باب تعلیم خود العلاء و درین باب تجویز و درین باب
و در جواب نام عبد الله و در صحف با بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب کتب تصنیفات
و در وقت بخت کن است و در کن به ابوالخجیم دین خود بر است و در کن شکست
لوقی جهاندار است و در کن بجهت و ان خداوند تواناست و در کن کتب زیارت
اسم آنحضرت را فرمود گفته است و در کن به بر الله بطاعت و در کن به
قصوره حمید و ضمیمه و در کن به شریک و در کن به شریک و در کن به شریک
و محبوبان بگویند در وجه شریفه که بران مادران میبیم فکته هر چند در این مقام
نبوده و نبش لا قدر در احوالات زیارت کن به او را بنان می نینماید

زردشت که کبران اورا بنی میباشند پس بر شب بن تیسر سپید او را و دغدوم
 دارد و ارسل فرمودن است و این زردشت حکمی بوده است که او را فلادوس
 حکیم بود چون علم با خست و حدود سبلان در کوهی منزوی شد و آقا قد در آنجا
 جمع کرد و در آنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن خست و در بهلولی چمن
 زبیر یعنی سخت و بر آقا قد کرد چون اورا بر فمه گذاشتند از آنجا بدان زبیر بانی
 و بر ریاضت مشغول گشته که تا به سخت و اورا از نام نهاد و چون گویند چون
 بود از کتا به که خداوند علم با پیغمبری در شجره که آتش در شته باشد سخن گوید
 که مراد موسی علیه السلام باشد او بوسته این آتش و میگردد آنکه سلطان داد
 با او سخن گفت که منم خدا و ترا پیغمبر گردانیدم بر دلبوی قوم غرضی استیال
 پادشاه هر گشته است که شته از کوه نیز بر آید و لباس آتش بر تنی بر خود زین
 سخت و غنچه گشتاب رفت و دعوی نبوت کرد گشتاب علی بن موسی نمود
 از وی پیغمبر جو رسنه زردشت کشت نامس را بکند از زند و در سر او زین نهاده
 کردند چون او در آرد و شتر به بود بر خود و بیه بود که دفع ضرر آتش میکرد
 و گشتاب سینه بیدار بخت دی در آید و جمعی بر آید که در راه سیم ملک گشتاب
 پید باشد و او خادوم کا از ملا حده بود و اهل فلسطین پس در ده خدایش که از او

او را اعرام کردند

او را اعرام کردند و او مبروف بود و عاقبت از کربان آمد و دین مجوس احد شد کرد
 لا رستم بن زالی را عنوان او متابعیت زردشت نمودند و رستم بر بن خست
 حضرت سبلان رفت از جانب کعبه در سبلان شد و کعبه را بخت از حضرت سبلان
 و کعبه استظهر رفت و گویند که عجم قنبر سلطنت گشتاب تاشش را عیش
 نمیکردند و شریک با بر و بر مرغ میان خانی و خلق نمیدانستند بیکه میان
 کرده بودند از برای فرایاد و تاشش آسمان می آمد و قربایت زردشت از برای
 قبول قربان بود و اگر عیوض قربان مقبول نبود بعضی گویند زردشت از برای کعبه
 و نام اصحاب او بر این است و شکر کرد که از پیغمبران الهی و بعضی گویند که در میان
 به و علم نجوم را از زردشت خوب است و در نام سفت کرد و چکات دوم
 زبند و مصر صحبت داشت و از ایشان نیز خوب است و از ایشان نیز خوب است
 قدیم و آنرا استماع نام کرد و همگی از انجی انجی و جود و حاکم است که
 که بر حکم فرست است اکثرانی که از انجی انجی رسنه زردشت می آید که
 خدا کس نمیدانند مگر پیغمبر در رسول خدا الهی از انجی انجی رسنه زردشت و او را
 پیغمبر رفت گشتاب را برین خود دعوت نمود و معجزه او تاشش است که در آن
 آن دین گشتاب را برین خود دعوت نمود و معجزه او تاشش است که در آن

و کتب

نازل شده است بر دوت و از ده مهر که و که مفسش لطفا و لا جورد و لا جورد و لا جورد
 و صحران و فون رخشد و بعضی گویند در زمان انوشیروان عادل آن کتاب منسوخ شده و بعضی
 گویند از دست بخت سرایان ما از بهیم خلیل علیه السلام است و بر دوت و دیگر زرتشتی
 هر دو بتوانان است بر بهیم و لا جورد و لا جورد و لا جورد و لا جورد و لا جورد
 و لیکن آن کتاب را سوخته و بعضی جزا کشند و این زند و باز نه شبان کتاب
 و بعضی گویند که آن کتاب خود را منسوخ کردند و زند و باز نه شبان کتاب
 صحیفه ابراهیم علیه السلام میدهند و بعضی زند و باز نه شبان کتاب را ضحیف میدهند
 و زرتشت کتاب استماع را برین یک قرار داد اول افرنگان و دیگر
 بخت از آنکه جو را خورده دل میو فرشته هفت خست زند و باز نه کار کوشید
 چادین بر سر سقش وی را میاد و اما اسم ابراهیم را بخت بدوی چندین طریقی
 منجمله از در مان و دیگر زرتشتی و از زمان بزرگ و از بهیم زرتشت و از بهیم ابراهیم
 و از بهیم سرافش عربیت صد الف و م و از بهیم سرافش کرده اند
 خفت و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم
 خوانده اند زرتشت در آنش زرتشت و بعضی از بهیم و از بهیم و از بهیم
 اصل بجم بر سر مطلب بر ابراهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم و از بهیم

بزرگ

بخت ابراهیم نامش من عید مناف ولادت یا سعادت و در روز جمعه
 بزود هم ماه حبس بر سر سال ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و از آن
 حرم کعبه واقع شده بعد از آنکه هشت سال از زمان سلطنت بر و برگشته و در ده
 سال که بخت ابراهیم و سلام فی مری شرف شده هر چند که در عهد اسلام واقع
 داشت و سر و سال در ملازمت حج و زرتشت سید ابراهیمی بود و در عهد بهیم
 روز چهارشنبه سنه من و من حجری که روز زرتشتی بود و خلافت فی مری برین
 قرار گرفت برادران او طاب بود و چون حقیقی و عقیل فی مری
 و عقیل از طایفه ی برین که در بر سلمان نه و خواهر آنحضرت ام مانی است
 رسالت از طوایف نجایان تربیت کرد و بخت مصلحت خود را در حق او و
 در خدمت آنحضرت که اب حننه و اعلی نیک منمود و آنچه از سلطان نازل شده
 از علوم آله و او امر و نوامیس را تعلیم نمود و آنچه خبر جامع است که علمای آنحضرت
 قائلند که با آنحضرت است و آنچه که در بیان است بخت هر دو است و هر دو
 بخت بخت صفه و هر صفه بخت صفه و هر صفه بخت صفه و هر صفه بخت صفه
 از عرف تبحری و این را بخت زرتشت و بخت که از علم علیه السلام تعلیم یافته
 باشند و دیگر که بخت که از علم علیه السلام تعلیم یافته باشند و دیگر که بخت

و در زمان محمد بن مسلم و جمعی دیگر از معتبرین شیعیان آن روز در مدینه و قیام علی بن ابی طالب
 دیده بودند که بعضی مت ران شتر است و این کن بیستی است یکی میوه که در آن میوه است
 هر حال و حرامی و هر گاه حتی از شتر خراشید که بر آن دو بان دیگر جعفر است
 و آن چهاره جز است و هر جزوی چهاره است و هر جزوی چهاره است و هر جزوی چهاره است
 و هر جزوی چهاره است و هر جزوی چهاره است و هر جزوی چهاره است و هر جزوی چهاره است
 و از هم ادبیم حسن بصری و معروف کرجی و یحیی بن اهل انصاف و یحیی بن اهل انصاف
 سید است از دو دیگر کن یا موسی است و آن کتاب است که حضرت
 یحیی بن یحیی فرموده در صحیح بخاری و غیر آن مطبوع است که حضرت یحیی بن اهل انصاف
 علیه السلام در روایتش شمس لباری فرموده که ای یوم بر من مشکف شد و هر جزوی
 اهل است و در آن روز و بر هر علم مطلع شدیم و بعد از حضور و حج کثیر از آن کتاب
 خود را یافته و در آن کتاب است و هر جزوی که در آن خود مقصد الی یوم القیمه نوشته شده
 و از معجزات امیر المؤمنین علیه السلام هر کس در آن سفره بعد است و هر جزوی که در آن
 مرکب کرد مثل احمد راجحین بنیشت الح م دل لاه و در آن کتاب است و هر جزوی که در آن
 شده است که حضرت علی علیه السلام در آن است و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 و در آن علی علیه السلام هر کس است و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 معصومه علیه السلام

بشا و در آن اسم سید است این است هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 این علی بن مسلم در آن کتاب و الاوجه بیخی رسیده که بغیر از شتر و در هر جزوی که در آن
 شده است که خط ب حکم و لحج و دمک و حتی و انا علی من نور و احد
 بگوشت و پوست او رسیده و فرموده انا مدینه العلم و علی با لهما و هر جزوی که در آن
 و سنی و مروت و ثروت و عفت و تقوی و برین کاری و علم و حکمت
 و استعداد و خدایش و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 و مخالف و موافق و دشمن و کافر و دوست و دشمن اقرار و غیبت و هر جزوی که در آن
 و دشمنان با وجود دعا و است زیاده بر حسن کن بهاد و فضیلت او نوشته
 و قد ما من فضیلت و کماله برستان این است و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان
 و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان
 که اهل انصاف به بزرگوار او خوانند و محمد بن مسلم و علی بن مسلم و علی بن مسلم
 و اعیان و کرامان و دودان و فرشتان و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 اسلام از ایشان و در آن کتاب و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 و شعیب بن آن بنیشتان و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن
 چون ابو حنیفه و شکران او و هر جزوی که در آن است و هر جزوی که در آن

عن ابن سنان في الفقيه الراسي كتابه ابقى لم يبق كتابه صغيرين
مرام كتابه في المنطق صنفا كتابه احكام القرآن ابو بكر الراسي كتابه كشف
العهد في احاديث ابيه بن عمير الداريج اشيع الوزير كتابه في ستر القلوب
عزالي كتابه في حجب مرق بن احمد بن كاسرود في سجد ران لمة خطيب
خوارزم عند ابي كتابه في نية الله مره محمد بن احمد بن علي الانصاري المعروف بالدار
كتاب في الطب خمسة بن يوسف الكنجاش في كتاب الله بن في القلوب
الكتاب في الصلوات كتابه في صراط المستقيم شيخ بغداد في كتاب البراقب
عمرو الزاهد الغناب المروزي كتابه في آل ابن خالويه كتابه في المستشف كتابه في
كتاب في شجرة الادوية كتابه في مقباس كتابه في كتابه في الموزة خوارزم في كتابه في
هر در كتابه في كبر بن محمد بن البطريق كتابه في بحرين عن مذكور كتابه في
عنه ابن اسحق كتابه في حجب بن جعفر كتابه في منقب الطبري ابو نعيم كتابه في
بن ناصر بن سينا كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
هفته جود بن كتابه في ولاية ابن عقده في خطه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
كتاب في الطب كتابه في طب الباء ابن حجر در شرح كتابه في كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
ابو ابيهم بن مسعود الشافعي مقبول الطبري كتابه في كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
فناير

فناير النسخ في بغداد كتابه في ذكر الامم الراضة كتابه في كتابه في
بن سنان كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
الكتاب في احمد بن باطون كتابه في كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
عبد بن كتابه في كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
فناير النسخ في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
ابن كلبين في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
اصحاب بن حجر عقده كتابه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
كتاب في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
بن عبد الله بن حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
ابن حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
عبد الله بن حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
وكتبه في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
شعراء في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
عجب دارم في حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في
عنه عبد الله بن حجاب بن عبد الله بن نوح بن في راداب كتابه في

که در سری که چهل کس از شجاعان می بستند و می کشودند کوبندسی و می کشیدند
 من بود بد و انگشت مبارک کند و چهل زدیغ از پشت سر با نظر فشتنی انداخت
 و در آن جنگ هر سه شبح سر در شدند و هر سه مثل دغا و گریختند و آنچه
 در کار نهاد بدو واحد کرده عین عالمی است از دیر دستگیر کردن کشتن
 قریش و اقوام و عشا بر خود چه قدر گشته **و** متفق علیه خاصه و عافه
 که از نیریز شافریش و شجاعان عرب در بدر با شجاعت را آنحضرت کشتن سوار
 مردم فروغیاب و لید بن عتب بن دبیعه خالوی معاویه بن ابی بکر بود و خاص بن سعد
 بن غاص بن امیه و طبعه بن عدی بن نوفل سر قضا هلاکات و قتل بن خیل
 بن اسد که از شجاعان قریش بود او را باطلی بن عبد الله کرفت و بر هم بست و باقی
 یکی سر و زعفر بن الاسود و حوث بن زعمه و قریش حادث بن کله بن عبد
 الدار و عتب بن عثمان بن کلب بن قیس عم طلحه بن عبد الله و عثمان و ملا الله ^{عبد الله} بن
 برادر طلحه و مسعود بن اسیر بن مغیره و قیس بن ولید بن مغیره و حنظله بن
 برادر معاویه بن غاویه و محمد بن محمد و ابوالمنذر بن ابی ذرعه و سبه الحجاج
 التهمی و غاص بن عتب و عافه بن کله و ابوالعاص بن عدی معویه بن عاص بن
 عبد القیس و عبد الله بن جید و سائب بن مالک و ابوالحکم بن الاحنف
 که ابو جهم

نسب

و شام بن امیه و حسن محمد قتل احد طلحان طلوس بن عبد القیوم و عبد الله بن جهم
 و ابو حکم و ابو سبعم بن عبد القیوم و ابو سبعم بن سبعم و ابو سبعم بن سبعم
 عبد الدار و آنچه در جهم جهمین و نهروان با کشتن و قتل طلوس و مار قتل کرده بود
 نیت و در بر اعلم از شجاعان جهمین و در بر دستار عفریت و شجاعان اهرمان
 خلق بسیار کشت چون رعد بن حزن بن و کعب بن معیون و محراج و قریش و قریش
 سبعم بن رعد کشت و طایفه چند از حنین و سعدی و یزید بن سبعم و یزید بن سبعم
 شدند و عبد الرحمن بن ابی شام کشتن نمود و این مسلم است نزد و الف و الف
 و بنار سلام و از قتل او را بجان و اخلاص که لا اله الا الله از ضرب الله
 حیدر که از غیر قریش و مع عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 بود که چون بر دیش ملعونه و در و جهم کشتن و مروان بن حکم و عبد الله بن عبد الله
 که آنحضرت را ابوالکعب بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 است از امر اخذ و نفرمود چون بر خد قتل کشتن کردید بر جهم کشتن و او را کشته
 بودند و غضب خلافت می نمود و بعد از آن علی بن ابی طالب را بعد از آنکه بر خد
 شد و فدا که که بدست او را آمد منصرف نشد و بعد آنحضرت بر خد کشته
 نوشت و بنار طلحان داد و اکثر روزها کتاب فرامی فرمود و در ابرق کشتن

مبنده از او کرد و سخت را آنکه پیش از دستخیزان و استقامت و پیوسته زنان میداد و اکثر
ایام نفس خفته جبر سخت و اینک بشید و در دلهای بزرگ و اوجت آنرا میگفت
برای عقرب میداده است میداد و در بسیار هر طبع از او است بشید و جنبه کرده بود
و جرم بود و در کمر از طعم سیر نخورده بود و در نا نخورش با هم نخورد و منفردت که در میان
ایام خلالت طبع صواغنه محمد از نخستین به آرد و استخفیت از خور و آن لایق
و فرمود که امیر المؤمنین و من را این صواغنه آرد و میگفت و لایق که میداد و جمعی در
من از این بجز چشم و دشت خوابیده اند از عروت و است و من بخورم
و این صواغنه و کفش من در عهد شیه عبد الله عباس کو به روز در خل شد
نخستین و حضرت و او کفش خود را بنده میزد و من گفت ای سر عباس حجتی از
این کفش کفم خدای تو کردم یا امیر المؤمنین این کفش به من می دهد و در میان
به روی زده ای و من شرمند که میگفتم که من این را در میان میگفتم ای سر عباس
و الله که این کفش انجید هم به از این اند که من دارم بپریم به پاس خرم
درین شرف که هستم نمی گفتم که حق با از با طبع حد اکنم و داد معلوم از طبع می گفتم
و در حد العرش نشین بر خیزند و با قوی بر بالای آفرین گذشت و عقرب از کفش
تاب سو که دفعت از حضرت این در دهان جبره رای از فرشت و او

احسنہ لکھو دوسرے

[illegible]

مشاورش

[illegible]

[illegible][illegible]

سرفروختهاست از او و چون که رسیدند عوام الناس و جهال اعتقاد داشتند که در
بهم رسیده اند و لشکر را که خلفه و پاسداران آنها را با هم و با هم و با هم و با هم
است از این میان بگویم و غیره و منصف عالم من مل میدان که این است و روح است
روى عن عبد الملك بن عمرو انه قال قال رسول الله افتدوا بالآل النبى من
بعدي ابي بكر وعمر ومعاذ روى ان ابا الدرداء كان يمشى ايام ابي بكر فقال له
النبى انشى امام من هو خير منك فقال ابوا الدرداء هو خير منى فقال ما طلعت
شمس لا غربيته بعد النبى من المسلمين على رجل افضل من ابي بكر ومعاذ
لا ابي بكر وعمر هاسد الكول اهل الجنة ما خلا النبىين ومعاذ قال ما بينى وبين
فدا بوبكر ان تقدم عليه غيره قال خيرا فتنى ابوبكر وعمر ومعاذ قال لو كنت عند اخيلا لا
ردي لا اخذت ابا بكر خليلى وليكن هو شريكى فى دينى وصاحبى الذى اوجب له
صحبتي فى الغار وخليفتي فى امتى ومعاذ قد ذكر عنده ابوبكر قال اوبى من عند
ابي بكر كذبتى الناس وصدقتى وامس بى وزوجنى ابنته وجمعتى بماله
اساقى بقبجه وجاهد معى ساعة الخوف ومعاذ عن امير المؤمنين عليه السلام
خبر الناس بعد النبىين ابوبكر ثم عمر ثم الله اعلم ومعاذ عن عمر بن العاص
قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله اى الناس احب اليك قال عايشة قلت
من الرجال

ابو بكر وعمر

من الرجال قال ابو هاشم قلت من قال عمر قال النبى صلى الله عليه وآله
لو كان بعدى بنى عمر ومعاذ عن ابن عمر قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله
حي حاضر من افضل امته النبى ^ص وآله فقال النبى بعدى ابوبكر وعمر
عقمان ومعاذ ان الحق ينطق على لسان عمر وقلبه ومعاذ ما ابغى عن جبريل
الا طنت انه بعث الى عمر ومعاذ قال لو بعث فيكم لبعث عمر ومعاذ ان بين
عبيد عمر ملكا يتدبره ويوفقه ومعاذ ان شاعر افند النبى صلى الله عليه وآله
عليه وآله شعرا قد دخل عمر فاشاد النبى صلى الله عليه وآله الى الشاعر ان
فما اخرج عمر فقال عد فعاد قد دخل عمر فاشاد النبى ^ص وآله اليه بالشكوى
مرة ثانية فما اخرج عمر سال الشاعر من هذا الرجل فقال عمر بن خطاب
وهو رجل لا يحب الباطل ومعاذ قال ان الله يعجل للمخلوق يوم القيمة
عاصم ويحلى لك بالاب بكر خاصة وانه قال حدثني جبريل ان الله ملا
خلق الادفاح ومعاذ قال من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب عليا و
عقمان جلده ثم المخرجات لعنه الله على واضعها **باب حمام**
خير ما لك حضرت لام حسن محبتي صلوات الله عليه وكنيت اخفرت ابوبكر است فمشارك
لام حسن است ودر نور به نور است ودر نور به جبهه شير است ودر نور به شير است

باب حمام

احمدی

[illegible]

[illegible]

زخم تیره در دست بود و زخم بختی سر و دهانه زخم نیز بود و سبک و همه دست روی
 و انگشتان بر دو چون کار بر انگشت خاک کرده و ده نفر از هم خفته و گداز
 داشت بطریق مخالف و بطریق شبیه پس از آن پیران ثلث و ثلث بن سبی
 و خواجه بن یزید و صحر و سنان بن اسد و مختون و در نوب که هر سه می و عمرانی
 ابو شمس و ابوالاشرس و اخرا بن حکیم بن قعید علیه السلام و ابو مختون و مومن
 نری بر پشت و انگشت زد و پشت بن بر مومن که شبیه زهر بود و پشت بر سبک
 زد و صاحب بن و بر مومن زهر را بر بهدی انگشت زد و ابوالاشرس و مختون و مختون
 انگشت زد و عبد الله بن جهم بن بنیر سوز مومن نری بر دمان انگشت زد و
 بن شریک مومن زهر بر پشت و انگشت زد و محمد بن که اسد سدی مومن نری
 بر مابوی انگشت زد و سر حیدر و الکلیع مومن ر سب بر دمان انگشت زد و ابن
 حوش و عا این و عبد الله بن عباس و ابوالاشرس و اخرا بن و عبد الله بن
 تقی و عبد الله بن شداد جهم و سب بن مالک شعور و شیرین و طه و عبد الله
 بن رید جهم و کسیر کب و عرب بن بنیس و مصر و قره برادرش و بن کب
 لعنه الله علیهم و عثمان حرکت پیش و زکری که شعور از راه کرد و زکری که
 جنقا
 اللهم العن العصاة اللعنة جاهدت الحسن و شاعیت و تابعت علی بنه اللهم العنهم

راران از آن بکنیم رفت و مالک بن شمس کند عیبت اسهال دم بند شد بقدر
 رفت و عمر سعد هر ازاده را در دایره حضرت کندم در سر آنقدر و ملک مان کند و حضرت
 خود و در آنجا زهر مار میگرد و از آن بر بهی رسیده که نمیتوانست مان کندم خوردن جان
 حتی را و از آنجا نیز عمر فاروقی رسیده و هر کس شناسم با حضرت داده بود دلالت
 و هر کس با او پدیدن مبارک حضرت کرده پوشش شده و جمع کثیر حریف کردند
 و مردند و زید بن اوطه بجهاد افتاد و هر کس بویا خوش حضرت افتاد
 کرده بود همه خون شده و بردارنده آن عیبت هر یک قتل شده و یکایک
 آنحضرت را هر کس عارت کرده بود آتش در او افتاد و سوخت و آتش ز فتنه
 بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر نیز سوختند و از فتنه اموال حضرت
 را صیاب او داخل شده بود عیبت انما آنها را میخواست و غراب کرد و در حبش
 بردارنده و هر کس عیبت را حضرت را بر خود نهاده بود پس شده و عبدالله بن
 خولان عیبت جوش گرفتار شده و چون ملک نامه و فریاد میکرد و حاضر در کس آب
 بر بدن آنحضرت نهاده بود اسهال بول و سسین همه پخته بود و بوی میزدند
 و در جمیع آنجا نیز آنحضرت نفرین کرد و او شده که هر چند آب میخورد و سر آب
 نمیشد تا آنکه از چینه آینه جهنم بر آب شده و در سر سعد آنحضرت آب زهر افتاد

علیه عبد الله بن جهمان که چوب کفتره آب فزانت خود را بر حشمت نهاده
 نشسته بود پس با یکدیگر مادر آن حضرت فرمود که خدایا او را از آتش بکش و در کوه
 میام و پس آنمردن میرسد العیبت میگفت و بر آب عیبت نهاده شکم او بزرگ
 و بکنیم رفت و اگر بن کعب رسیده را نهاده و چوب شکسته و در زمین خون
 از او میرفت و عماره بن الولید نعلت آنکس نمیداشت و با سر بر عمر و عمر و
 بر خود زد و خود را کشت و شمشیر خولان از پام خانه افتاد و در خون زیاد افتاد
 شد و خود را بجهاد انداخت و با بر نیز به غلام آنحضرت را بر سرست در بام خانه
 افتاد و مرد و جل بن مالک محارب با قریب بهر روز از او در جان او بزم بسودا کرد
 در وی افتاد و جوی بن جوی به به آنحضرت پوشیده در هماندم بهر عیبت
 و در بر کشتن از کربلا نیز بر مقتل بر خواهر او افتاد و از عیبت نهاده و او را بدارا
 رسیده و بجزین عمر را به از آنحضرت پوشیده و زمین گریخته و در کعبت خود
 و میرد و مرد پس نهاده عمر سعد مدون و کس با هم گداخته کردند و صلح میان آن
 کار در شکم او زنده گشته و شجر از نیز در دم و در کربلا نیز جنگ آنحضرت و
 حضرت آن خون را میگرفت و کعب بن اسهال میرکت آنمردن نمیداشتند که با
 و فریاد میکرد و آتش را نکش شده و شمشیر از سر به سر زده و در شمشیر کربلا

کردند و در پیش او با بزمی و بیج و شکم می بست تا آنکه بجهنم رفت مردی
 زعفران آنقدر ترغایت کرده بود زانش بر بدن مایه و پسینه چون کوبید
 آتش در وی افتاد و در شش سر از آنخیزد عارت کرد چون که در بدی گفت
 که چه کند بکشد آتش در آن شعله می کشید و آتش در بد او آتش مشتعل
 و چون ده دیک افکند آتش در آن بدن می آید و چون خواسته بخورند از
 روائع تر بود و در کربلا رسودن زید و احمر و سواد و آنخیزد گفت در کربلا
 شهاب آید و بر او باران آید و کور شد بعبود بن سلمان که بد در ایام حجاج
 مدین در کربلا بودم غریبی و خورشید تا سخن لام حین علیه السلام را ملکیت که
 بی کس در آنجا نبود که بیدار و مبتدیان افتریب گفت بی شعیب که در آنجا
 من در آنجا بخت بودم و بیدار مبتدیان هم این را که گفت از جراح کم شده است
 دست دراز کرد که اصلاح جراح کند آتش بدست او افتاد و حنوت که خوراکش را
 بخش او افتاد و خوراک که خوراکش کند بدن او را که گرفت خود را و آب فیرت انداخت
 آتش در او را آب استیلا و هر وقت که سردی آید آتش او را می کوفت و باز فرستاد
 تا بدین نحو بدی در کربلا و خنجر نیز بدین قسم مبتدیان و باین زلفت نمودند
 و خنجر

شخصی بتیاش سر را آورده بود و گفت خدا خوب یک فانت این را داد از شما شک برده اند
 آید و بکنیم رفت و چون سر را که فرات را حیا بر بدینه شرفه نهادم زنجیر بدیم علیه السلام
 فرستاد تا که ما را آید و در میان ما میگردند تا سر این زباله معلوم را بیدار کرد و در سواد
 رفت و بگریه بر آن آمد و بپوشید چینی میگرد و عبه الله بن خروده شمر احقن لا فیت خرو
 مبتلا کرد و ایند طیب آید که این را باز کند حله او از شک او جدا شد و شرفی بن زباله
 از کربلا بر کشت یکسی حرف نزد و خبر سر خورده و در خورده و در سیم بکنیم رفت بکربن
 مارون دیوانه شده و از کربلا زود بصر نهاد و در کربلا آب غریب شیر را و از آنجا خوشتر
 بیع مسیه او شیش بدین چشمها او افتاد و جدا کرد و در کشت او تا ببرد و سلام بر بن
 با زانش خواسته بود از خواب حبس کوزن سر از آن برشته رک آید و سواد
 و خون آید تا ببرد عبه الله بن ربیع فاضل که در آنجا رسد آید و در غمت که در آن
 گفت من بانه نفر رقیق بودم در کربلا شیر در خواب میبیم که حضرت رسول در کربلا
 عکین و مخزون و جادار در کربلا خود را با زده بود و در کربلا که در کربلا
 در پیش آنخیزد گفته اند مرا که آن کشتن خدا آنخیزد گفته اند که در کربلا
 بود و شمشیر را در آتش در دست داشت و آن نه نفر رقیق مرا بکنیم زید و آن شمشیر
 یک از آن نه نفر نیز آتش در وی حرق و در کربلا و بخت و باز زنده بکنیم حسن

منصب سپهسالار است او بر دعد و اولاد و حضرت پانزده فرزند داشت
 محمد مکنزی جعفر دهر الباقی علوم الاثنی عشریه و علمیه و مالک و امامیه
 شمس حسینی بن ابیطالب علیه السلام و زید صاحب خروج و عمر و ابوداود و
 ابی نعام و ده است و زید بن ابی بامت و زید بن قننه و ابی نعام و
 و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 و در صلب و فانی است و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 و در اصول شریعت و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و
 مخصوص فرزند ابی نعام است صدق الله علیه و آله و انقرضت ان عالم و زاه
 و شیعیان و خروج لیسف کند خزانة الاموال و حسن و جلاله و زاه
 میگوید رسول خدا و آله و انقرضت ان عالم و زاه و ابی نعام و ابی نعام و
 فی خفی بود و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 و خفا شد و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 که مسلمانان را میگویند منعقد شود و لامت مفضل بر فاضل و درت بود و
 ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و

در این باب

و چون جبار و دیر تیر میگردیدند لایزال فیما بین اهل شریعت اند و در فروع شافعی
 از زید که سبب لامت حق علیه السلام بود اما چون او ترک کرد و لامت شافعی
 درت شد و صبی به محضی بودند که او را کد است و در قول میگویند و عقیقه
 و درت زید بن ابی نعام و در اصول معتزله اند و در فروع مالکی و
 مشغول اند و استغفر الله انما موصوفین اراکم راه داشته و لامت فاضل و درت
 اند و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و
 که بهترین فرزند آنحضرت و صد که با او اقامت داشت و فاضل و امام مکنوم
 در این باب که از امام و لامت و فاضل و امام مکنوم و در فروع و در فروع و
 واقع شده و شیخ طوسی و دیگران آن سال گفته است که در این باب و در فروع و
 زید بن ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 بن عبد الله علیه السلام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 و گفته اند و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و در فروع و
 و فاضل و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و ابی نعام و
 و الفاضل شکر و در نام مبارک او محمد است و فاضل و امام مکنوم

در این باب

نام آنحضرت و در توبه انقذت و در انجیل فرشتان با کمال کف و عجز و در کتاب
 زنده ایزدان و در کتاب هندیان سائب و در انجیل ارمنی و در تفسیر افراسیاب
 عظیم است که عامه است نقش نجیبی آنحضرت را در تفسیر خود گفته است که اینست
طی با الله حسن و با النبی المؤمنین و بالوصی ذی المنن و بالکائنات
ولادت با محادش در روز جمعه بیست و ششم ماه مبارک رجب بعصر در مدینه
 سیم ماه صفر سال پنجاه و هشتم هجری در مدینه شریف واقع شد و آنحضرت اول مولود
 بود که در آن شهر به دنیا آمد و در آن روز بود که در آن شهر
 تمجید بر علما می کردند و تره می خواندند و در آن روز که آنحضرت در آن شهر
 حضرت است که در آن روز که آنحضرت در آن شهر
 مادر سید و عامه ملاعن فاطمه که پدر بزرگوار آنحضرت علی بن ابی طالب
 و مادرش فاطمه کثر نام عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه
سجرات و خارق عادات آنحضرت بسیار است آنچه در علم و کمالات
 با همه المؤمنین و بهر آن بزرگوارش بود همه را بر او و بهر حدیث ایشان است
 و علی و اصحاب و خوارج و کوفه برستان و همه فرق مسلمانان را بر یک نظر
 به یکانه نقد بنی بزرگوار را در آن روز که در آن شهر که خود ضعیف است او را نوشته اند
 که بمنور

جواب

که بمنور میان است **مسعود** اولاد است بهر داشت و یکدیگر خبر حضرت جعفر
 و عبدالله و ابراهیم و دختران مسلم و ثقیف و تفسیر خود میگوید که اولاد اجدادش
 بهشت نظر بودند ابرو عبدالله حفره و عبدالله ماکر است آن فرود بهشت ششم
 بن محمد بن ابی بکر است و ابراهیم و عبدالله ماکر است آن ام حکیم بنت اسد بن
 منیره ثقیف است و در زمین را ام سلمه ماکر است آن ام ولد است **و است**
 آنحضرت و سب آن در احادیث معتبره مسطر است که زید بن حسن بر حق است
 با آنحضرت از بر اروقاف و میراث رسول خدا و آنکه نزاع و می داند که در آن
 فرزند نام حبی ۱۲ اولاد است و بزرگوار است از امام حسین علیه السلام و زید بن حبی
 که در آن روز که آنحضرت در آن شهر که در آن شهر که آنحضرت در آن شهر
 بخانه قاضی را در آن میراث و اوقاف و بهر آن که جواب شینه و در آن
 نزد عبد الله مردان و در آن بسیار است و نعمت چند بر آنحضرت زد و نشد
 بسیار که در آن آن مسوئله امتزاجه قدر آنحضرت کرد و بهر سبب بسیار است
 رسول خدا و آنکه وی قیامت م میگوید که در آن روز که در آن شهر که آنحضرت در آن شهر
 بود و بر آنحضرت و شهادت آنحضرت که در آن شهر که در آن شهر که آنحضرت در آن شهر
 در آن رفت و بهر آن چند روز زید را در آن شهر که در آن شهر که آنحضرت در آن شهر

رخ نمیکرد تا بواب اللہ حاصل شد و این واقعه عظیم در روز شنبه بمقام ماه و چهارم
 سال صد و چهارده بجز واقع شد و عمر تقی بن سجاد در شب سال بود و در واقع نیز
 پیر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 موی خرمی بود و در حریم عتبات کربلا آنحضرت مکرر و ذکا را در کربلا آنحضرت
 حضرت امیر المومنین آئین دو مردمان از این خدای شایسته گردانانده بود
 نیز ششم واقعه در باران آنحضرت عز و کرم و با جلال بر دانه و بختان
 که در شب پنج قدمی آمد و تصرف عظام است بکثرت آنحضرت می آمد و بعضی
 بتشیع او نشاند و اکثر فضیله می چسبان نیز بکثرت آنحضرت می آمدند و کتب
 حسنه مرگند و کتب نیکو رسیده و سبیلان با وجود عداوت آنحضرت از آنست
 بخویشم هر مبارک وی بخور و نه **بیست و نهم** در احوال خیر مالک لام انصار و
 حضرت محمد الصادق علیه السلام میانه یار او و فرزند او سقیه بن کوشیده منی
 در میان راه سبزه معجده بود و بر خنده رویش خیال سبزه بکثرت آنحضرت
 و نام او جعفر است و در نوادگان شمر است و در چهارم فرق ضار مصافق و در
 زنده و پانزدهم است و در کتب با کفایت و حقیقت است و در کتب است
 و غده نیز مصافق است و در کتب با کفایت و حقیقت است و در کتب است

الله ولی و عصی من خلقه **اولاد** با سعادت و موافق مشهور در
 و جعفر شنبه معجده هم ربيع الاول و از کربلا شد و در سده سال از هجرت شد و در
 مشرفه واقعه شد و جعفر شنبه ششم نیز گشت اندر ماه حجب در بزرگوارش حضرت
 و فرموده السلام است و تا در شام فرود و شرفا هم قبیله بفرموده بخت بنای بکثرت
 و نه بخت جعفریه مشرب بکثرت است و اختلاف مذاهب امانان جبار است
 ابراهیم علیه السلام و در غایت ایشان در زمان آنحضرت هر سببه در لام کفر اکبر
 فرجام سلف پس و در منور و واقعه علیه السلام هم عیسی و ابو حنیفه نعمان بن
 که فلام اعظم سبیلان از علامه آنحضرت بود و غایت شنبه ای جن و انس و
 و منصب لامت و تطبیع نیز عزت از منور نیست و آن کار سبیلان از داده است
 بر تیره جبر است و خلاصه از **بیست و نهم** از آثار تقاد در بین و نه در سبب و حکام شریعت
 قیاس در امر و جهاند و در بین اسلام معجده چون آب مندی آنحضرت شد و هر
 شفا می یافت و بگوئی که ابو حنیفه کوشش نه بخت به را داشت و رای زید را در
 بایزید است و بختان فتوی می داد که در حجت لغت بنین بن حجت بکثرت
 لام مبه است و بکثرت واجب است که نزد او بر دل که او فرمود کند و در

برای این در متغیر که نام لامت و خلافت را بر خود بسته است بفرمانی مثال آن
 از هر چه است که زنده باشد از جنس و رفت که نوشی دادی که بهرم خود می خورد
 و چه در این بهر بران عبد الله بن عبد السلام و بهر خود فروج نمودند و بهر کشته
 او حقیقت کاش می رسد بر تو بودم بهمنه از منصفه در میان آن که حقیقت
 نیز امید و پیر عیسی سکوت که اگر آنها سجده با زنده و اگر کند مرا که آفرانده ام
 هر آینه نشدم زیرا که ایشان فاسقه و فاسق است لامت ندارد و عیب ندارد
 و از این بخان از نظر اعتبار رانده است او و حبس کرده در زندان بود تا بهر و بکنیم
 بهی ستر عیسی اعتبار داشته دنیا من چنین و آنرا نکست به **نفس** بماند
 ای تو خیر که بهم آفریده ام که صاحب کثرت و تقصیر آیه کریمه لایزال عیسی
 الطالین از زبان لام عظم گفته است که این ابی الدیر است که فاسق صاحب
 لامت ندارد و چگونه صد جبر لامت داشته باشد که اگر فاسق باشد فاسق نکشت و فاسق
 و اگر فاسق نکشت که اگر فاسق نکشت و اگر فاسق نکشت و اگر فاسق نکشت
 کرد و از این بهر میگوید که او سکوت حق است و فاسق است که هرگز لامت نکند
 چگونه جایز است که ظالم را لام کند و حال آنکه لام بود بر سر دفع ظلم و کلام

بسیار ظلم

پس راه ظلم را لقب کند من است و بهر چه که در کتاب است که سندان است
 و فاسق من است و فاسق من است و فاسق من است و فاسق من است و فاسق من است
 صد جبر است و امانت خود و این ابی دلات میکند بر آنکه من آن مجاهد بودم
 باشند که از لغت لایان بر نیاید موصوم باشد بر لامت و بر او نیکو بحث کرده اند
 که دلات میکند هر چه در بنویست در امانت همان است پس کجاست عدل
 به عقاید شما که رنجش در میان و این عینه که است بهشت بهشت و بهشت
 و در حقیقت هر چه باشد باشد که فاسق صاحب لامت ندارد و این
 شما که با او در در خوک چنان میباید و کفر و عدل عمره کند زنده باشد و این
 بهر گفته باشند و چه گفته در لام خلافت به عدل خود کردند و فاسق کردند
 و بهر گفته باشند مستحق خلافت باشد و این لامت باشد و این
 بهر دقت است فاسق و دیگران از آن کید خود و حقیقت زبانه زده است
مشارع ظلم و حقیقت اما چه گفته اند و حقیقت که بآن مجاهد اول گفته است و علی
 مجاهد خود من را و خود را و عده و دشمن خود و غیره فاسق خود در میان خود است
 جایز است هرگاه صاحب از هر چه در میان ذکر و فروج بهر که چه بگوید **شخص**
 چون ذکر بر خاست با مکر زمان مکران **جایز** بلکه بهر چه در میان ذکر و این

سور حقیقت

اول

شعر

و راست گفتن لام حیدر علیه السلام را در بیان اسرار او را در حق کردن کوهان
 و بر کردن زمان و فرشته ان و او را و شنبه شهر که در آن روز و پنجشنبه
 و عید الله زیاده این روز را در کفران کردند و هرگز نشنیدند که در صورت کفر
 گفتند به حقست حق کرده اند و در فاسق و مجتبی را امیر المؤمنین خوانند و هرگز
 شنیدند که در نزد سنان و در وقت امامت همه را خوب است که و همه فرزندان زمان
 در آن وقت ان و قهران بر امیه و خلفه و عیسی را طومن داشتند و لام خوانند و در
 لام عدل داشتند و خلیفه اند و خلیفه رسول گفتند و او را کردند و در فضیلت شیعین
 که فرین بخیر گفته اند آنچه است ان کردند در امر خلافت بهتر از سید کردند و گفتند که
 هم گفته بود و گفتند شیعین سید و درین گفته اند که آنچه عمر بن خطاب و در حق سید
 بیان و بروج یکوید از غایت شور و غرور و درین داوران کرده در دست گفته و نظر کرده
 آنچه عثمان کرده است حقانیده و محض عدل است از کثرت این مسجود و اداره
 ابوذر و زون عمار و صحنی مصاحف و خرج کردن بیت المال و به برای حق دادن
 لعنه الله علیه من الاولین و الاخرین و **عجبه** و بجه عدالت بهر و نصاری من
 امت و این دین اگر از این در سر که عمر خطاب را بکشت سید چه کرده بود و سید عمر
 شمشیر کبر است جفت عبرت و این و افزوده است و اگر گویند که از کج این را بگویند

و آنچه

که بید و در کتب

که بید و در کتب بهار نوشته است و اگر دانشمند نصیر را که بید و در کتب
 بودی کنند و اگر گویند چرا الفت میکنند گویند بزبان کسی که عمر او را که بخت بخت از آن
 چه سر و پا بخت است با و شطلم بود که راه را بر او برسد و جز به بار از پا که در حق
 شخص را سنان لام اول میبندند که فرود عظیم است **سید** شیعین حیدر
 لام سید اسلام تقیه کردند و از هر ولایت افغان و خیزان و بران و در آن
 می آمدند و مسافر و مول و قروح و دین خود را از آن حضرت اخذ میکردند چون
 اختلاف بسیار در مذاهب دق و در مسافر بهر سیده بود از این سید شیعین
 و در تنج و خلفه در راه را بر شیعین لبند و مانع دخول و قروح و زخم است
 و بر این سید و درین اسلام شدند و علماء و انزان و قهران و درین سیدان
 حد و حد اوت شد و تقیه شیعین و او اند و این در آن حضرت خوانند و سید
 هر زمان متابع گشتن سنان نمودند و برین سید بر این عقیدت بودند و سید
 کشتند و خانه و بران عفو و در زمان و فرزند ان است از سید کردند و افرام
 بر منان و لید و خواهد شد و در فرار بر فرار دادند و در گوشه که بخت بخت
 و نه بهر شیعین مخفی شدند و خلافت بن بیت بعثت این چهار ترک و چهار ترک
 اول که شمشیر علیه السلام باشند مانند تا روز مسموم که شد و او نهی لم حق از طریق

س

من طلب بدختر و اینکه ملا عین الهیست بگویند که مامون معدون بختر افغانی
 اصغر فراد و نام مبارک او عیسی در توریه مسرت و در بختی و در کنایت
 بنویسند و در کتاب را همه شتر و در انگلیس و بر کنه به چهره بزرگ و در سر حنجر
 و ملا و ام ولد است و ام النبین نام دارد و مکتب و نجی و ادوی حمید و بر بگویند و نقش
 نمین انحضرت مناشا الله لا فقه الا بالله و در باب دیگر حبیبی
ولادت با ساداتش در مدینه مشرفه و در خنجر غنچه و بختی باز دهم ماه ربیع الاول
 سال صد و پنجاه سه کف که از بغیر غنچه باز دهم در قضا سال صد و هجده و در کوفه که در کوفه
 حضرت صفی ۴ به چهره و کینه ولادت او را در سال صد و هجده و در ذکر کرد و در خنجر
 باز دهم و چهره سال صد و پنجاه سه کف که از شمع طبریز و در قضا سال صد و هجده و در کوفه
 و چون مامون معدون او را و بهمد کرد و نیمه شبی و در غری نمودند انحضرت فرمود که این
 امری که شامی چند اذیت بن سببه و بنی سببه و بنی سببه و بنی سببه و بنی سببه و بنی سببه
 خنجر بگویند که انحضرت اسم مبارک خود را با مامون معدون بر نام برده و در استخراج کرده
 که بقتله یا العیب المسکون و در نام زیت **که ی فام و ال و علی و ام**
ام و ن و گویند که و با عهد را و زیت الله و بنی احمد بنی بنی و المامون
 اماننا و علی الرضا هاد بنا و در دقت صا و در مشهور نفس نقد میگرد که در نام
 میرزا حسن

میرزا حسن منور شمع از مردم با نفیس در کوفه در زین هر و چند اشرف و یار
 که چهار صبر و چهار رو یک و نیم بود و بزرگ انشرفها شرف یک زبان بنام هشام
 بن عبد الله مروان علیهم السلام بود و چند عهد و بنام مامون از ضرب ر شرف و نقاش
 ابن الملك یثیه و الدین المامون بالله امیر المؤمنین خلیفه الرضا اطا
 المسلمین شرح بهاد صبیحه رحمه در شکل خود نقش میکنند که مامون معدون فرما
 نوشت از بزرگ انحضرت و آفرینان بعد خود و در زین زیت امیر الامام المامون
 بالله امیر المؤمنین عبد الله بن الرشید بالله امیر المؤمنین هر یک
 الامام علی بن موسی الرضا الملقب بصادی لدین الله و الرضا
 امیر المسلمین و سید المؤمنین و علاه بالخلافة و الامامه فی حین
 و بعد موفی فاقض با علی الرضا انت ما فاضی فی اهل و مال و حاکم
 و خا ابی و ضالمی و عقادی و مالک و عبیدی و از و احی و ولادی
 فمن بعد الله فاعنه الله علیه و السلام علیک بالها الامام العادل
 و رحمه الله و بركاته و محمد بن اسمعیل بن رلام سیدان مامون حضرت بکه
 احادیث کنی و صحیح جمع میکرد و مولد او در شهر زیت و از ولایت عسقلان
 محمد بن راجع شده و علی، آن عید را با احمد کوفه در کوفه در مشهور شده و در

مع بود و به دیگر خبر هر چه نفوس حسن چون و صغیر و ابراهیم و خضر علیه السلام و حضرت زکریا علیه السلام
وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال ۶۱ است بجزرت و در آنجا پس از
دو هزار سال و ۵۰۰ روز و ۱۲ ساعت و ۱۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه و ۱۰ لحظه و ۱۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه و ۱۰ لحظه
غره ماه مبارک رمضان و بیست و یکم ذریعه گفته اند و این بابیه از اربعین
روایت کرده که چون آنحضرت در پنجم ماه رمضان بود سال و بیست و یکم بود و اول سال
و در آن روز هم نام آن ام حبیبه و خضر علیه السلام آنحضرت ترویج نمود و در ماه حبیب سال
سیم آنحضرت را بنهر شیبه کرد و این بابیه گفته است که صحیح است که وفات آنحضرت
در روز جمعه بیستم ماه رمضان در بیست و یکم بجزرت واقع شد و عمر شریف آنحضرت بیست و یک
بهار و سیصد و یکصد و هشتاد و یک سال بود و در آن روز که در خدمت و نه سال و ده ماه بود
لافتش است و چهار سال بعد حرفه مطهرش در سنه با طوس کرد و لا است فرسان واقع شد
که ایام شنبه مقدس معروف است بنی این شهر را میگویند اللیل لیل که خدای
بن هاکونان در ملک ترکان منقول که است و سلطان قیصر در سلطنت مرسم
بجانبه انحراف و اول پادشاه شیبه است از بزرگان جنگ که در ایران و نزاران
و هر یک از فرمان او بود خطبه اشتر شمر خوانند و در آن روز که بتر است و این
و منقش نمود و بعد از و برش ابو سعید مان بهر شش نیز شیبه بود و در آن روز
از دهان بهر شش نیز شیبه بود و در زمان ابی بنو سلطان تا بخروج سلطان صفیه
پادشاهان

پادشاهان ایران شیبه بود و منقش سلطان سلاطین صفیه و دیلمه و سلطان سنج
وال بود و غیره و بنجد بر عدالت مراد کثیر از هزار آنحضرت را امیر خورشید بود
و الله اعلم **باب نوزدهم** سوال خبر آنحضرت جواب که آنحضرت در آنجا
و بعضی ابو گفته اند و این قول متروک است الف آنحضرت جواب است و مختار است
در مرتبه و قانع و علم و نام مبارک آنحضرت محمد است و در توبه نهاد است و
جواب است و در آن روز که در آنجا شمس و در آنجا در اعظم آن بود و در آنجا
اعظم و در آنجا شمس و در آنجا شمس و در آنجا شمس و در آنجا شمس
چون آنحضرت در آنجا است و مادر آنحضرت ام ولد است و نام او سکنه
در سکنه و سکنه و خبر از آنجا که نام کعبه شمس است که نو پست یعنی در سکنه
و او از اهل بیت و در آنجا ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است
نعم القادر الله و لا اله الا هو آنحضرت باقی در توبه نهاد است
با نور و هم ماه مبارک رمضان است و سال که در آنجا است و در آنجا شمس
و شمس طوسی از این عباس گفته کرده هم ماه مبارک حب گفته است و نام او
ام آنحضرت و خضر خود را بنجد آنحضرت در آنجا و در آنجا و در آنجا
در آنجا بنجد خود را آورده و احترام او را در آنجا از فرزندان خود بنقد هم میرسد و در آنجا

چهار هزار سال که این سوره نوشته و چهار هزار سال پیش و چون در تمام شود بخانه
نفسه و زنده کرد و صاحب ملک تازه بدو و در قریه و دیوای جهان که یک روز پیش
افرازان است که مراد ناموس سحر باشد و دیگر صدق البریج و سر بر سر که در
نام دارد و پیش مراد امیر المومنین علیه السلام و نام صاحب این ملک بزبان هندو
است بحق پاکش شود و ضیفه نام باشد که بیفت است بن فدای شد و آن پاکش
مغیران چون ابراهیم و خواجه خضر زنده علیه السلام حکم براند و او را معجزه بسیار
هر که پناه بود و دین بران او را شکر کند سر فرویش در تمام و آن پاکش
و او عمرش از فرزندان ناموس البریج باشد و اگر دنیا با تمام شود در حدیث و سر
و غیره آرم و جبال القدر و مال یکدیگر از تیره تا سیف البحر و حسن مسخر کند و
سومنت را فراب کند و تابان که بر وینا او را فراب کند و بکرات بغیران و
و بکرات لغت پس او را بشکند و بدرباری عظم اندازد و دهری که در جهان باشد بسوزاند و
که با عتق و کفره هند سحر صاحب کتاب و گویند از خط و حقی معیشت شده است و مولد
نه کید پس عبده اگر که در آن دنیا و ملکوت آن بفرزند سید خلایق و جهان کش
بزرگوار نام شود که کشین معیت است و هم حاکم است و او باشد که بر کوهی
مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و برابر شود و فرشتگان کارکنان
او باشد

او باشد و بریزان او را و او میان در خدمت و باشند و او را سودان که زیر قطب شمال
و ماورای ابراهیم و کمالی ارم که مراد کوه قاف صاحب شود و دین خدا یک
شود و نام او استاده و خدمت شناس و در کتاب یک که نام یک از صاحب فرعیان
کفره هند است و عتق است و اسبج او است که او می همچون کجا میرسد
و حقت می شود و از هم بریزند او بگوید که در دنیا نام شود و پادشاه برادر از زمان
و حق را برینا و پیش و برکت در دنیا و در پیشگاه که پادشاه باشد و در
دیگر که عتق و کفره هند است نام می شود که نام یک از مغیران صاحب عتق
هند است و اسم او گویند که ما هر شود که برانند و هر که برین و زن و فرزند دارد
به فرزند باشد با عتق و این او گویند وجود او است جسم است آفتاب و شب
او را فرزند دنیا گویند که بگوشت هر در افرازان پیدا شود که لام خلایق باشد و نام او
و عالم را تمام بگرد و دین خود را آورد و همه کس از مؤمنان که فرشتگان و همه کس
ایشان پس هر چه از فدا طلب کنند و برسد و صاحب کتاب و شن که کفره
او را سحر صاحب کتاب می دهند و نام او جوکت گویند که کتاب امیر المومنین علیه
و فرزند مات و یک در وین و مرغان را از در است از غیبت و هر روز
و بخیر و فایده و زنده گان همه در این است و بخت کوفان است و بر هر که که برین و فرزند

و این کتاب را با و داده او گوید که در آخر دنیا یکسجده که خدا را هفت بار در روز نیک
 خاص او پیش و راه غای حق پیش بختی و نام او حقیقت خنده باشد خنق رازنده کند
 حکیم جان که خدا است و ثبوت کاران رازنده که در دنیا و آخرت کرده شنیده و
 خدا او پیغمبر از بابی که کرده شنیده و همه را بوزارت و عالم را نو کند و بر روی را سر او دهد و
 او پیش که عبادت از چهار هزار سال پیش و افروزش پیش می کند و پاره از غزوات طایف
 از شایخ و کسب با پیغمبر دارد و میان خود و این افوار از کتب بر آمده که معتقدان
 بود نوشته شد و بعضی این است که اسم بگویم و شایسته باشد و صاحبانش است پیغمبر
 این **اعمال عجیب** بر آنکه کتب پیغمبر است این است که آن کتاب است حضرت
 علیه السلام را از ابراهیم علیه السلام و بر چند جوش منکر حقیقت این است که در آنجا بر میگوید
 دین است و چون از اخبار و وقایع آینده است و دنیا و عظام و حکما و مؤمنان و دین
 این که حقیقت آن خبر داده اند و در کتب خود جمع نموده و کتب است **کتاب بکوت**
 که جوش پیغمبر است و آن کتاب است و اصل این کتاب بر ابراهیم علیه السلام است
 نوشته بود و آن کتاب چند و در آن کتاب است و کتب پیغمبر است و آن کتاب
 با و دال **کتاب** از آنکه زنده ماند تا نفس که این منافع خواجه از پیغمبر است
 آن کتاب جوش پیغمبر است که در آن **کتاب** شگوش رقا حکیم در **کتاب** حد در آن
 دین از دشت

از دشت حد فصل دارد **کتاب** سند بگویم عجمی **کتاب** نیز به یاد این **کتاب**
 از این و بر ف که نام مؤید است و زمان را دره شیر با یکان بعد از رسبان که در کتاب
کتاب پسین جزو که در ایلام قبایل و در شتابین خود و در شتابین
 کرده **کتاب** از غزوات حقیقت **کتاب** از غزوات حقیقت **کتاب** از غزوات حقیقت
 میگوید **کتاب** فسطاط طنطنین که از غزوات حقیقت در این کتاب است
 که از غزوات حقیقت فرزند ابراهیم که یک از حکمای عجم و دانیان است و در این کتاب
 مختلفه لغات مشکو به این احوال از حضرت نموده اند که ظهور از حضرت و در
 و از تصریح این کتاب حکیم محمد و در کتاب فواید الملوك که اسرار العجم است
 و از کتابی که مخفی جوش است بلکه از آنکه اول که مصنف شده است و باطله که این کتاب
 میگوید و حکام هیچ حوادث و وقایع که شنیده در این کتاب است و این کتاب
 بنیادهای که بر این بر این فرستاده و در کتب پیغمبر است و در کتب پیغمبر است
 شایسته که بویافته و معنی و فهم دارد و در کتب پیغمبر است و در کتب پیغمبر است
 که این از غزوات عجم این کتاب را در پیغمبر است و در کتب پیغمبر است
 لغت میکند و فصل کاهبارها و کاهنبارها نیز میگوید و در کتب پیغمبر است
 این کتاب که در این کتاب است که در کتب پیغمبر است و در کتب پیغمبر است

وگاه کاهن اول میوزم نام دارد و آن خور زرتشت که روز بزرگوار در روز
از ماه قدیم که بزرگان این روز را چهار روز آفرینش است نام نهاد با نام رشته کوه
کاهن دوم میوزم نام دارد و آن خور زرتشت که بزرگوار در ماه قدیم باشد
و گویند که بزوان درین روز ناهفت روز آفرینش است بر اتمام کرد و گاه کاهن سوم
میوزم نام دارد و آن خور زرتشت که بزرگوار در ماه قدیم باشد که بزرگوار
ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش بماند و گاه کاهن چهارم میوزم
نام دارد و آن خور زرتشت که بزرگوار در ماه قدیم باشد که بزرگوار
از این روز تا سر روز آفرینش بماند درستی کار نام کرد و گاه کاهن پنجم میوزم
نام دارد و آن اول مهر روز است که ترویم بهمن به قدیم باشد که بزرگوار
تا هشتاد و سه روز است و گاه کاهن ششم میوزم نام دارد و آن
و صد و ده نوبت بزرگوار و گاه کاهن هفتم میوزم نام دارد و آن
روز هفتم ستره قدیم باشد و از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش است بر اتمام
الان که بزرگوار باشد با نام سبه و گاه کاهن هجدهم میوزم نام دارد و آن
که چند نفر در زمان بهر سینه و دی که بزرگوار باشد و چه بزرگوار باشد
و با است بجز قسم که بزرگوار باشد و با است بجز قسم که بزرگوار باشد

که در میان که بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد
خود چیزی خورد و بر کشتن بزرگان نشیند و او را سبه بزرگوار باشد و او را سبه بزرگوار باشد
به چند و دی او اشرف و بزرگوار باشد و گاه کاهن هجدهم میوزم نام دارد و آن
نازیک را بر باد و چه که تارخ غم باشد و دی که بزرگوار باشد و دی که بزرگوار باشد
و اشک مار افراشته نام گوید که بزرگوار باشد و گاه کاهن بیستم میوزم نام دارد و آن
و خزان پیغمبر که خورشید جهان بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دوم میوزم نام دارد و آن
که جانشین آفران پیغمبر باشد و بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و سوم میوزم نام دارد و آن
و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد
و گاه کاهن سی و چهارم میوزم نام دارد و آن که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و پنجم میوزم
و او را کاهن سی و ششم میوزم نام دارد و آن که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و هفتم میوزم
و اشک مار افراشته نام گوید که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و هشتم میوزم نام دارد و آن
و خزان پیغمبر که خورشید جهان بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و نهم میوزم نام دارد و آن
که جانشین آفران پیغمبر باشد و بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم نام دارد و آن
و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد و بزرگوار باشد
و گاه کاهن سی و یازدهم میوزم نام دارد و آن که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم
و او را کاهن سی و دهم میوزم نام دارد و آن که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم
و اشک مار افراشته نام گوید که بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم نام دارد و آن
و خزان پیغمبر که خورشید جهان بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم نام دارد و آن
که جانشین آفران پیغمبر باشد و بزرگوار باشد و گاه کاهن سی و دهم میوزم نام دارد و آن

و شکی ای با موسی غرور نمیکند بر بکنده عصای سرخ شبانان ماهر دار که مکرر
 پیشه باو باشد و هر چه را چون پیش رو کند بخت پر و خوشتر و در بهیم سیمان در سخن
 در اسرار اهلان و حسن و انس دیوان و مرغال و در زمان و در فرمان او خواهند بود و این
 بنابر او از فرزندان در زمان بزرگ که حضرت ابی طالب امیر بود و او است ای که کتب
 و انبیا بزرگ یعنی صاحب جبروت و بزرگ منجی است بر او است که با رند بیاید
 عظیم که آن بیغ بزرگ چید و بشیر و بهیشت که منته که بود و این بر شیطان از و بزرگ
 و کینه خد بخت بخت و دنیا و شمشیر است بخت بخت از همه بخت بخت بخت بخت
 و خورشید است و در دست اند که با نصد و ن پشته او و برانش پشته است
 و بر دنیا بمقتد و سب که دارالملك فلفلس است و در سحر و افسوس خیمه که افروخته
 دنیا است و همه جهان را یک دی که کین بر روز و هر روز در دنیا و جهان
 سبندان و موهبان و حکیمان و پیران و دایان و در زمان و بهر آن
 و ابر و بار و ناهیدان سبده رویان در خند و پشته و از مغرب بر کرد و در
 طقت شود و جزیره است و دیو آدم است و بر افید و صاحب بخت بخت بخت
 ناپی بود و کلام جانب و تخته کتاب نمود و در خرد و دیگر احادیث و کتب
 بود از ترکان و عجم و بسیار و دوقیع بر سر کرد و میدید و تغییر و تبدل
 و متغیر شدن

و متغیر شدن ایشان چون از اسرار عدم مخفی است از آنها کردن انبیا
 آئینه و که شسته زبان کوتاه میکنند و العالی قدسیه آتش ه **ح** اگر سر بر بزرگ
 بر باد و برین **اقوال** **بیرو** میکنند چنانست که ممد افرا زمان خروج خواهد کرد و آن
 میکنند از فرزندان ای علی علیه السلام است و بعد از اینکه در دنیا باشد که
 حضرت او و بن ایشان هم ناز و بهر دشت و یک ناز و سیمان بود که با شستن
 بود در اول دنیا و برادر دشت شمع که بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 دنیا و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و در افرا زمان پیدایش و ممد و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 در نور و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 خوانده است و هم چنین نیست که ایشان میکنند و در سفر انبیا و در نور این
 احوال بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 رسالت پناه اما بود و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و قبال بن صابید اند و قینه که شمع و قبال را خواهد کشت و بخت بخت بخت
 میکند **اقوال** **دقایق** مراد عبور پشته اصل ایشان است و فرقه اند و بخت بخت

اقوال

اقوال

در بیان مذهب شیعه از آنکه از اهل بیت است

و عقیده و پیروی از ائمه را فرمودیم که گفته اند ملک خدا را و ائمه فرموده اند که این وجهی است که
 در پیروی از ائمه است و بگویند در آنچه که در این کتاب است که گفته اند این از معانی و بزرگانی است که در
 الزام آن ظاهر میگردد که عین حقیقت او در دنیا و آخرت خواهد گشت و این که شیطان حاکم خواهد کرد
 و عقیده و تسلط را بر سر آنستند اما در او در آخرت عقیده و پیروی از ائمه را فرموده اند که این وجهی است که
 به نبوت عین قیامت با او است و ولادت او و هم چنین به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 تا بعد از بگویند حق است آن غیر موعود و حدیث خواهد آمد و قیامت که آنچه است
 کند و هر که از آنکه را استماعیه اند و اوادی گویند مذهب را بگویند و عالم را که
 و عیسویان میگردد و پادریان و کشیشان و صوفیان و نیکو روغن برین برپا میزنند و بگویند
 و بعضی که در خویش می بندد که زبانی با بعضی که و استیلا کند و تخم بکارند و از این
 عذاب میگردد و دیگر فریه از آنها را قبول نمیکنند الا اسلام گشتن و احکامات انبیاء
 و آنچه او است و اکثر دانایان که در این دین و عین ریش و رنگ و رنگ انگیزان
 در تفکال قیامت وجود آنحضرت **اقوال اهل سنی** و چه آنحضرت قیامت
 هدایت است حق است که فروغ خواهد نمود و از فرشته ان رسول خدا است و علیه السلام است
 و لیکن رافضیان او را لام مقروض الطاعه میگویند نه چنین است و لیکن او را بگویند
 که سر آمد که از آن

ابر

که سر آمد به بدست مان باشد و لیکن بعضی از این که بگویند که سر آمد متولد شد
 اما اکثر مذهب اهل سنی چون محمد بن یوسف بن محمد که کوفت شیخ و ابوالمظفر سبطی
 و در کتاب خصایص و چهار بن طوالت شیخ و خطیب مشق و اسکنه را یاد و باقی
 بن حنبل و سنده این اثر در جامع الاصول و صاحب کتاب جمیع بی التمام
 است و در کتاب فتوحات بر آنست که آنحضرت متولد شده و علماء اهل سنی
 میگویند که از آنکه بر اهل تصوف است و در کتاب او را شیخ رسیان او را
 از خود میگویند آورده است قول شیخ و سنی را که حذف و جعل و تفسیر
 و در تصنیفات خود که چهار نفرند که این را روایت میگویند امان نزد
 آن است که محمد بن حسن عسکری علیه السلام زنده است و حدیث
 بیرون خواهد آمد و خدا میداند که گفته که او غایب است و طبقه اهل در آن
 و هر چند عمر باقی است قطب است و نورده است قطب بود و خدا میداند که او
 و در حدیث رسول ص و آنکه او را دفن کردند و در کتاب او را شیخ رسیان او را
 میزنند علماء اهل سنی این اعتقاد را بر خود میگویند و قیامت که بایشان میگردد
 که در زمان سلطان محمد فاتح سلطانیه بود و سر آمد علماء اهل سنی روم است
 بر کثرت نوشته است در تفسیر آیه که میگوید فقیهی است ثم قبل غلبه

پرسیدم که تو ارکبی گفت از بنا و مخبرم در میان دربار خضر و ملاقات است که نام او موسی
 و این سکه نام مبارک اوست و عمر سپید دارد من گفتم که گیتی ای مهدی و لا اله الا الله
 است بخت بر گیتی است که حرف خزن اگر تو شید میدان که گیتی من از آن در ایدم
 اما علم نه بودیده از کسبم و در عوض در ایدم شمر ایدم و چون ولایت خود آورد
 هر یک از کسان بر رسم تبرک از من بگویند و دیگر فرستاده جدید اسلام که طوبی
 ملکوت من اگر در جزایر دربار خضر سبقت و تجارت میکردم کمال از خبره که میریدم
 در میان دجه بان نظر میکردم شهری میدیدم عظیم و وسیع همه آن شهر غریبه بود
 و در آن اندک شده میکردند و بهم بر می آمدند و نگاه بود که در در بین بهم میدیدم چون پیش
 کسی نمیدیدم و علامت شهری بخند و نگاه بود که تفحص میکردم از فرار و در آن ریش
 سیاه است سفید یا سرخ مرست چون شک ملاحظه میکردم اثر از رز و غنیمت
 و بی من عزالدین الاستر آباد در نظر میکند که سید عی بن دقاق که جبه و پیر را در اورد کمال
 علم و درخ و شایع در ولایت عرب شنیده حکایت کرد که پیش ازین سید
 با جی غنی در ویشام بودم نگاه گشتی میدیدم نه بطریق کشتهای معهود و چون تبرک
 مردی که در آنجا بود در چشم دیدیم که لباس و کلام کتاب نظر برین و دیگر بود چشم به پیش
 و در حال پرسیدم چنان معلوم شد که فرستاده است که در دربار راه کم کرده اند

و با تو ای

و با تو ای رسیده اند پس احوال پرسیدم که شما هر چه دین هستید و چون معلوم
 کردند که بروین اسلام میروند ل شدند اما متحرز بودند تا آنکه تحقیق کردند طوبی
 اثر خیریم یکبار ایدم شد ندیدم با یک رشتگی بروین آمدند و پیش از آن غریب ایدم
 بر نیکی اعتقاد مردم انبویات و از آن و فراد از نعت کسان کتاب این کتاب
 که مخالف در بین ولایت نیست پس بروین آمدند و می نظرد الحکایت که از آن
 و در رسم سپار بروین آوردند که چیزی بخزند و سکه آن در ایدم نام مبارک کلام
 محمد رسیده اسلام بود که طوبی مخالف در میان جنت بود من فقر و مکلف
 که این جنت است از خضر اندک از این در ایدم را در ولایت شام در می آورند کتاب از آن
 بیع میفرمایند و مردمان چون این سخن شنیدند کتاب نه است و ندانند کتاب
 خود سوار شدند و از همان راه که آمده اند مرا حجت کردند و سید از آن مرد
 هنوز پیش چهره و قریب من از آن در ایدم جدا گشته بایست علامت طوبی
 آنحضرت و عیبه و آنکه وی ایات الطاهرین بداند که احادیث منکره بطریق
 سپار آورده است که عدل طوبی آنحضرت خروج سفید است و تقد
 حضرت از اختلاف بر عیاس در ملک و کرمش افشا است و نصف مبارک
 رمضان و کرمش است در آنجا بخط عدت و سید مرد مرد

لشکرت بر زمین مغرب و شکر و بکرم و شرق و فرو رفتن لشکر سفین است پدید
در این دن ایست که نواز ال تا نزدیک عصر در یکفتم از آسمان و طلوع عرو
اشب است از مغرب گشته شدن نفسی که است که بی حس نام دارد و در
کعبه پشت کوفه که از پاره روزه روز از قنداق اخفرت ظاهر میگردد گشته شدن
از قنداق ایست در بدن سرانجامی است تا بین رکن میقام و خراب گشته و در
در میدان صحرای سیمین از پیش فرسان و ظهور بجای است و ظهور مغرب است
بصر که متصرف شود و کائنات و نزول ترکالت در جزیره و نزول روم در بندر
و وطن نمون غرب است در فراسان و طلوع عرو در ستره است در شرق که در
رو شرقی مانند ماه پس غم شود آن ستره بخوبی که گویا در سر بهم میرسانند و هر طرف
سرخ شود و پدید آید ستره و بنام دارد است در وسط اله و سر خط هر کوه
با سکه رود یا بهشت و در میان آسمان و خلع کردن عرب است و از خود را
و مالک شدن بلاد است و خروج کردن عرب است بر سلطان عجم و گشته شدن
از مصر است پادشاه خود را و خراب گشته شدن است و اختلاف ستره است
که در مصر و اندر شوند و داخل شدن ربابت فیسی و عرب بر مصر و ربابت گشته
بلوی فرسان و در و کسب بچند انداز خراب مغرب با آنکه میهنه سالکان

در جزیره و اقبال ربابت سیه است از شرق که بگذرند از فرات و بگذرند از خرو
سبب است از اقبال که بگذرند از خراب شدن در است که بگذرند از خراب
شیر و خنجر و خنجر است که بگذرند از خراب شدن و بگذرند از خراب شدن و بگذرند از خراب شدن
و امر از کلان و تیموریان و افغانی و خراسانی و خروج کردن ربابت و ربابت که بگذرند
لامت گشته و سرجی و جوی خنجر است از پیش فرسان و ظهور بجای است و ظهور مغرب است
بپدید گرفتن در جزیره و بنده شدن با سیه است در اول روز که ناکه منفک شود از
و خوف عظمی است که بر اعراف واقع شود و طعن عظیم است و نقصان رسیدن صل
و نجات و مرگ آدمی بسیار در اطراف آسمان است در وقت غروب
خود آید و کم شدن رجب و زحمت است که آنجا که به حبیب مد و طعن عظیم است
در جزیره و اختلاف در میان حج است و خراب شدن طوس است در روز و در روز و در روز
و کوفه و خراب شدن مدائن سید عراف عرب است و خروج طین از ترکان است است
و حواله از القری و خروج نمون بر است از سمت شرق و خراب شدن دن با
و عصبان نمودن اهل حور است بر ابر خود و سر کشی نمودن بندگان است از طین
خود گشتن آفتابان خود است ریح شدن قوی از ابر عرب است از بصورت خاک سیمین
و خروج کردن خواجه از رویا فرانس و خرابی و لایت عثمان است و متفرق شدن و

حکام قسطنطین است و غیره و در آن در این زمان بر عراق و فراس آن هم چنین غیره بندگان است
 براق یان خود و مدای عظیم است که از آن آن آید و همه کس محبت خود را بشمارند و بدین طریقی
 صورتی در پیش آید به طر اشرفان چارمی و برقی است بر بن آدم و عن که در حق می باشد
 و اشیا است و طاعون عظیم است و در دم کمر و فرایه اکثر امصار بلاد است پس از آن
 بر آوردن در پاره صده است و اکثر فراموش و عوارض و نهر است نه و آباد شدن که در آن است
 مردگان است از قریای خود تا بدین بر کرده و بخوبی بلد گیر است نه در حق می باشد
 و عیال است پس و به شدن نفس و فجور است از زن و لواط و قتل و خبیثت
 مسلمان و به شدن در جهنم و کفایف شدن عودن ملک بر رعایای خود و در آن
 شدن رعیت است از غم سلطان و جلای وطن نمودن ایشان و کم بودن کباب میانی
 صحرا است آن زمان است و چهار روز متعاقب هم که زبان زنده شود و به زبان طرف
 شود و به زبان در آن وقت ظاهر شود عهد اسلام و این علامات و حوادث که بگویم
 و بعضی محتمل اند و بعضی غیره و ط **طهور آنحضرت علیه السلام** در در شنبه عاشورا محرم که در آن
 عجم باشد ظاهر شود و بر دایت بکر مطلق عاشورا و سال طایق یک به یک با پنج ماهی باشد
 طایر شود و مدتی آنحضرت بعد از آن سال آید و بر دایت و بکر چیدار و در آن
 و بکر هفت سال که هر روزش بر آورده است و هر شش بر آورده ماه و در شش بر آورده سال

خواهد بود

خواهد بود و شش که در مسجد عسکر که از گفتند محمد بن است در حدیث خود بیان کرده است
 از این پس هر که از حضرت امام علیه السلام است به از آنکه مدت ملک شدت است
 نیز عباس را بیان فرمود که یا به تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سوره ای قرآن است
 علم پس است در سینه آن که فرمودند و در آن **الحمد لله** کتاب را بر حضرت
 علیه و آله اظهر بخیر خود نمودند آنکه نور حقیقت او می باشد و که حق اسلام او ثابت
 و محکم شد و در روزی که منور شد از راه چشم از حق آدم صد و شصت سال که شد بود که کتب
 این در آن ب خدا است و در حروف مقطعه نیست آنکه نزد او منقش شد آن که
 از این ششم فروغ میکند پس فرمود که الفی کیت و لام است و میم چیدار و ملامت
 بعد و شصت یک می شود پس در فروغ امام عباس بن علی علیه السلام **الحمد لله** پس چون
 تمام شد جروج کرد اول بهشت یان بر عباس است **تو منقش شدن** آنجور و حق الحق
 و فروغ و فروغ میکند تا به ما ابر است **تو منقش شدن** آنجور و حق مالمو پس بفرموده حق
 و بهشت دار اشرف دنیا می آید بهشت چرب یک به یک از مرتب است که صاحبان در میان غریب
 بوده است و در کتب آن چنین است **صعق قریش تخت طغش** پس صد
 رفت و ضار انور و سپهر را به عهد و طایر و اشرف و غنیمت را به عهد و طایر را به عهد
 و در حق حروف برین مشهور است پس موافق اول تاریخ ولادت حضرت **صلوات**

در جمع توابع چون آورند که هر یک از اینها که مکرر شده است
 تا احاطه کند و حرف بیرون را بر وین حساب کن مثل که الف است حرف بیرون
 سه حرف و بیرون است حرف بیرون الف لام میم صا الف لام میم صا
 لام میم ر کاف با عین صا ط با ط سین صا ح سین صا ط سین صا ط سین
 قاف فاف نون حرف بیرون را که میم بر صد و بیست و هفت حرف است آدم
 شریف حضرت سید البشر موافق انجیدیت شده است و صد و سه سال که شده بود عدد اجود
 صد و سه است چنانچه در تفسیر بیرون فرمود که الف لام میم که اول سوره بقره است
 به بعثت حضرت سید البشر و چون حضرت فرمود که انقضای هر یک از توابع نور خود
 یک ازینها ششم می شود و اول و دوم و ششم از حضرت عیبه الطیب ظهور آن حضرت
 خانم این علیه و آله الف نشانه تفکیک به عقده و یکیت که عدد اول است بحسب کتب
 قرآن بعد از الف لام میم البقرة که ال عمران است و اول است و به خروج حضرت زکریا
 صلوات الله علیه است زیرا که از ابتدا ظهور امر با آن خروج آن حضرت فرستاده
 می شود و دیگر بحسب ترتیب سوره قرآن المص است و ششم به خروج نوح است
 هر چند فرجه ایشان بی ظهور و بحسب یکصد و یک و در او با بعثت
 او اید ظهور آن است پس آن صد و یک به هر چند با بعثت ایشان می شود و در

که ابتدا از این

که ابتدای پنج از نزول سوره عرف باشد پس بعثت ایشان موافق می شود و پنج
 این که بیرون حساب المص بر یکصد و یک است و در ضمن حدیث که در یک راه نور
 انقضای حدیث می شود و آنکه قیام قائم ال محمد علیه السلام قد انقضت بیح المراد
 محمد است بعد از احاطه با و بقره آنکه در آنجا که مراد بود و در آنجا که مراد بود
 و در هر دو موضع و در آنجا که مراد بود و بیان فرمود و مجموع هر دو صد و یک می شود
 و پنج که اول بعثت است و حساب بیرون را ظهور آن آن حضرت چند می باشد و بعد از آن
 و برین ردوی دیده هیچ مؤمنان را نبیند مگر که بیرون آن حضرت منور گردانند که آنکه
 الطاهرین **خام** در احاطه آن نامه اشتر علی الصلوات علیهم من الله و علی آله و سلم
 امانت ایشان و در آن در مقصد است **مقصد اول** در اثبات امانت ایشان
 به دلائل عقلی قطع نظر از این ده قراین حکمت و طریق متقین نبوده و در آن چند قرینه است
 اول آنکه عدد اثبات بر اسم ایشان که اوصیا حضرت می باشد و در آن عدد ثلثه اند لا بد است
 که اوصیای رسول خدا ۳ و در آن سه و سه می باشد و این روش من و آن که بیرون ایشان
 السبع و خطوب بر این منتر فرمود و الکفر انتم و اولیای من و اینها عزیز من
 و او و پس از آنکه اوصیا رسول خدا ۳ و در آن سه و سه می باشد که اوصیا آن حضرت
 و بعد از آنکه ثلثه که اوصیا رسول خدا ۳ و در آن سه و سه می باشد و اینها عزیز من

شمعون بن عمون الفخاکه اور انصاری پوروس کیونکہ دیو جن بن زبیر دلق مٹی
 درخوس کہ اور برتھر اور دوس کیونکہ برادر شمعون و یعقوب بن زبیر و یهودی شمعون
 اسخر و بطر و صافی و صدوق و بنفوس و شمعون قنای و حضرت لہ و حنظلہ و جریس
 اور اوصی ای از حضرت عیسیٰ میندیشہ مستیم امکہ عدد اسبط حضرت اسرئیل و ازده فیه لایم
 کہ اوصی را حضرت ازده شینہ در سمری بن نبی یوسف ابن یاسین یهودا
 لادر دیر شمعون صلا بنجر قنای دان قناب جاد حصارم امکہ عدد و ربع
 و ازده اند لایم باید کہ اوصی بخیر لک شینہ اسمر و ربع حل و ثور و جراد و
 اسد سنبه و میزان و عقرب قوس جبر و لوحوت بحجم امکہ عدد و ربع
 باید و ازده شینہ کہ اوصی از حضرت ازده شینہ محرم صفر رابع الاول رابع
 جبر الاول جبر الاول رجب شعبان و رضان سوال در فقه و در کجی ششم
 امکہ عدد و ربع و حکما و ازده است لایم باید کہ اوصی بخیر لک شینہ
 و لک شینہ سبط لیل او و بریس و شعبان و یو میدن و بت و نبی
 سج تخت و ابیت شکر و هفتم امکہ اعظم این و ازده اند لایم باید کہ اوصی بخیر
 و لک شینہ آدم و نوح و ابراهیم و اسی عیسی و اسحق و یعقوب و یوسف و اسحق
 و غیر علیهم السلام هشتم امکہ عدد و ربع و ازده اند لایم باید کہ اوصی بخیر
 از حضرت

امکہ عدد و ربع

از حضرت ازده شینہ سفر آدم مجموعہ یوش صفی ابراهیم توره موسی زبور داود
 انجیل مسیح فرقان محمد و امکہ مصحف حضرت طه و ازده صحیفه مختومه کن بخیر
 کتاب جفر ایسی کن ب ناموس صوانت ای بنی و لایم باید کہ اوصی بخیر لک شینہ
 لک شینہ امکہ سلاطین اینهم و ازده فیه اند لایم باید کہ اوصی بخیر لک شینہ آدم و
 ادریس نوح ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوش و افریای و مصطفی و امکہ
 دهم امکہ اعظم لایم باید که ازده اند لایم باید کہ اوصی از حضرت لک شینہ جبریل
 میکائیل اسرافیل عزرائیل روح سلطان سلیمان نبی محمد منصور رسولان ملک
 و در انبیا علیهم السلام **مقصود دوم** در دلائل فی ارضی سنی و بعد از او
 مبنی که حجت بر کس نه برست که مبادا گویند رافضان را بخود تقبیر و تا ویرانه و نصف
 ما المصدر از کتب این شده و این دین حدرت که بعد از او کتب این حکم دارد
 الاول فی روایه مسلم من احادیث عربین سعد بن ابی وقاص قال کنیت لایم
 سمره مع فخر من فی آن خبرنا بیش سمعتہ من رسول الله و آن همه غشینه رجم الله من قال لایزال
 الله بن فانی حرقوم الله او یکون علیکم نار عینه حلیف کلهم من فرسین الشافعی
 عنه عن عامر النخعی عن جابر بن سمره قال انطلقت الى رسول الله و معی الا فسمعتہ یقول
 لا یزال هذا الدین غریزاً ملتقاً الى امر عثره خلیفه فقال کون فقلت لا یا ما قال کلهم من فرسین

251

Handwritten text in Arabic script, likely a list or record, with a large, stylized signature or mark on the right side.

۳۴۰۱

خطی - فهرست شده
۵۸۷۷